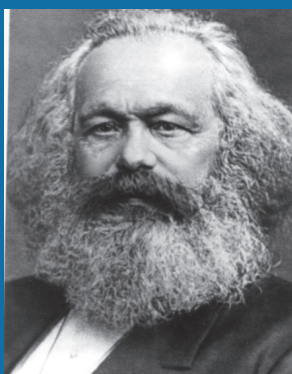


در صفحات دیگر:

از کارل مارکس:



به آبراهام لینکلن

از منصور حکمت:



\* در پایان یک دوره

\* دادگاه های انقلابی کومه له و رنجش لیبرال ها

\* چند نوشته و مصاحبه در باره آزادی بیان

ایرج فرزاد:

مبارزه طبقاتی و "آزادی بیان"

## در آستانه نقطه چرخشی سرنوشت ساز

ماجرای شکست ترامپ، بسیار فراتر از رقابت های سنتی بین دو حزب دمکرات و جمهوری خواه است. صرف این واقعیت که در جریان کمپین های انتخاباتی نیروهای اجتماعی چه پایگاه نژاد پرستی ترامپ و یا مخالفان او، با شدت و حرارت و تا سطح کم سابقه ای در انتخابات شرکت کردند، قابل تامل است. گرچه انتخابات در آمریکا با سیستم "الکترا" ها دو برابر بیشتر از واگذاری رای در نظام پارلمانی و "دمکراسی" است، اما با اینحال "سیاست" در جامعه آمریکا و در انتخابات اخیر، برخلاف موارد "روتین"، از نظر شهروندان "اهمیت" پیدا کرد.

ماجرای تحریکات ترامپ که به اشغال ساختمان کنگره آمریکا و به قتل رسیدن چند نفر انجامید، دلیل روشنی بر پشت سر گذاشتن دوره بدون تلاطم و "قانونی" بین گرایشات اجتماعی در جریان انتخابات بود.

اما این منظره را شاید بتوان مثل هر انتخابات "متشنج" در دیگر کشورها قابل مقایسه دانست. سوال همین است: آمریکا هر کشور دیگر نیست. حتی با انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی نیز از نظر وزنی که در سیاست و اقتصاد جهان دارد، نیز متفاوت است.

درست است که با پایان جهان دو قطبی، آمریکا دیگر آن ابر قدرت و "ژاندارم" جهان باقی نمانده است، اما هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی، آمریکا بر سیر رویدادها و حرکت سرمایه هنوز تأثیرات تعیین کننده ای دارد. اما مهمتر نقش تحولات آمریکا بر جهان است.

تصور من این است که حزب دمکرات و لایه هائی از جمهوری خواهان و رده هائی از طبقه حاکم، نمی خواستند که رای نیابردن ترامپ در یک فضای مُتتهب عملی شود و کار به "خیابان" بکشد. میدانستند که در متن بحران سرمایه داری در جامعه آمریکا و بویژه در دوران اپیدمی کرونا، هر جرقه ممکن بود به حریق بزرگی تبدیل شود.

در مقابله با قتل چند شهروند سیاهپوست به دست پلیس، دامنه اعتراضات مدنی وسعت جهانی یافت و دنیای آکادمی و ورزش و هنر حرفه ای تماماً شعار "زندگی سیاهان مهم است" را در سطح



در رابطه با انتقاد بر نظام مزدی و بحران ساختاری نظم سرمایه داری "حق با مارکس" بود، حکایت از امواج در اعماق دارد. فشار سوسیالیسم انقلابی، بخشهای وسیع دنیای آکادمی، ورزش و هنر و ادبیات حرفه ای را به برافراشتن انواعی از سوسیالیسم بورژوایی و ادار ساخت. "نمی‌توانم نفس بکشم"، بسرعت به یک جنبش وسیع در میدان علنی و در تقریباً تمامی مسابقات ورزش حرفه ای از "زندگی سیاهان مهم است"، به "برابری و آزادی" تکامل یافت. خاطرات جنبش عظیم نافرمانی مدنی علیه تبعیض نژادی در آمریکا، ابعاد جهانی یافت.

در انگلیس، پارلمان لایحه ای را تصویب کرد که به موجب آن، پیشنهاد حزب لیبر دایر بر ادامه ارائه غذای رایگان به مدارس تا تعطیلات عید پاک سال ۲۰۲۱، رد شد. این مساله که در بطن بحران کرونا به گفته کارشناسان رسمی، زندگی ۳۰ درصد از کودکان بریتانیای "کبیر" و ۲۰ درصد جمعیت جامعه را در تهدید فقر و گرسنگی قرار داده بود، بلافاصله با انواع راه حل‌های سوسیالیسم بورژوایی. در احساس خطر از انفجار سوسیالیسم انقلابی از پانین و زنده کردن پیشینه تاریخی جنبش سوسیالیستی در میان کارگران صنعتی، از جمله "چارتیست"ها به جلو صحنه آمدند. "مارکوس راشفورد" (Marcus Rashford) ستاره ۲۲ ساله تیم فوتبال منچستر یونایتد، کمپینی را آغاز کرد. این کمپین در فاصله کوتاه بیش از یک میلیون امضاء جمع آوری کرد و تعداد زیادی از کافه ها، رستوران ها و "بخش خصوصی" همراه با عده ای از شهروندان داوطلب به کار تهیه غذا برای دانش آموزان مربوطه روی آوردند. بوریس جانسون نخست وزیر که در پاسخ به اعتراض ها گفته بود غذای رایگان فقط شامل ۱ میلیون و ۳۰۰ هزار دانش آموز "قانونی"، یا به عبارت دیگر کودکان "اصیل انگلیسی" تعلق خواهد گرفت و ۱ میلیون و ۴۰۰ هزار دانش آموز غیر رسمی را شامل نمیشود، با چنان اعتراض و خشم وسیع مواجه شد که اعلام کرد لایحه پارلمان را پس خواهد گرفت. طبقه حاکم به منظور محدود کردن دامنه نفوذ سوسیالیسم "پانین" و جلوگیری از بدست گرفتن ابتکار عمل مستقیم "گرسنگان"، فوراً در سالروز تولد ملکه انگلیس، مارکوس راشفورد را به عضویت در "قانون امپراطوری بریتانیا" "مفتخر" کردند.

در هلند، اتفاق مشابهی افتاد. در پی گزارشی دروغین که آمده بود بیش از ۱۰ هزار خانواده که کمک هزینه دریافت کرده بودند، به علت "تقلب" باید می‌الغ دریافتی را باز پرداخت کنند، کابینه دست راستی و ائتلافی چهار حزب محافظه کار، با نخست وزیری جناب مارک روته، "استعفا" داد. اجبار به بازپرداخت پس از سال ۲۰۱۷ اجرائی شده بود و باعث ورشکستگی، بیکاری و افزایش طلاق در میان آن ده هزار خانواده شده بود. اینجا سوسیالیسم بورژوایی احزاب دست راستی و نژاد پرست را ناچار ساخت که بخاطر چیزی که خود، "اسکاندال" و افتضاح سیاسی نام گذاشتند، استعفا بدهند.

در خود آمریکا جو بایدن، رئیس جمهور منتخب ایالات متحده آمریکا عصر پنجشنبه ۱۴ ژانویه از طرح کمک اضطراری ۱،۹ تریلیون دلاری خود برای مقابله با پیامدهای اقتصادی ناشی از شیوع کرونا رونمایی کرد.

این طرح در حالی ارائه شده که شمار مبتلایان به ویروس کرونا در این کشور دارد به ۵ میلیون نفر نزدیک میشود و از این تعداد حدود ۳۹۸ هزار نفر نیز جان خود را از دست داده‌اند که بایدن اظهار

اجتماعی به "برابری و آزادی" تکامل دادند و تی شرت ورزشکاران حرفه ای مزین به این شعار شد. پیشینه "نافرمانی مدنی" در جامعه آمریکا بسیار تاثیر گذار؛ و در حافظه زنده شهروندان آمریکا فعال و زنده و قابل مراجعه است. همین روزها سالروز ترور "مارتین لوتر کینگ" است. یک کمپین همگانی با جانبداری طبقه حاکم برای بزرگداشت این روز به جریان افتاده است. طبقه حاکم و از جمله برخی از "هم حزبی"های جناب ترامپ، قدرت این جنبش ریشه دار را بیخ گوش خود حس میکنند.

اما باید به این پیشینه اجتماعی نافرمانی مدنی، بویژه جایگاه "سیاست" آمریکا را در سیر تاریخ در نظر گرفت. جنگ استقلال آمریکا در قرن هیجده؛ پرچم انقلاب کبیر فرانسه را در اروپا برافراشت و جنگ داخلی ۴ ساله برای الغا برده داری در قرن نوزده، پرچم رهانی از بردگی مزدی را به دست طبقه کارگر اروپا داد. تغییر در جامعه آمریکا و از جمله همین مصافهانی که حول انتخابات نگاه ها را در سراسر جهان بسوی خود جلب کرد، نشان بر پیوستگی تاریخی تاثیرات در آمریکا بر بقیه جهان دارد. در این "بقیه جهان"، تولید سرمایه داری و به تبع آن افزایش وزن اجتماعی کارگر صنعتی تمام کره زمین را شامل میشود. طبقه حاکم تمام قدرت خود، از جمله وارد کردن نیروی ارتش را برای "حفظ نظم" در جریان پیروزی بایدن بکار برده است تا به هر قیمت جامعه آمریکا بار دیگر نه الهام بخش انقلاب کبیر فرانسه و نه پرچم رهانی از بردگی مزدی را به دست پرولتاریای اروپا و حالا دیگر تمام جهان بدهد؛ و نه شاهد انفجار مجدد و غیر قابل کنترل نافرمانی مدنی، بویژه پس از قتل "جرج فلوید" به دست پلیس نژادپرست باشد.

"نمی‌توانم نفس بکشم" که آخرین فریادهای جرج فلوید بود هنگامی که پلیس گردن او را زیر فشار زانوهایش قرار داده بود، به اعتراضات بسیار وسیعی منجر شد و به فاصله کوتاهی کل قاره را در "این سوی اقیانوس" در بر گرفت. نکته بسیار شورانگیز و کم سابقه این بود که درست پس از قتل جرج فلوید، در انگلستان، بلژیک و خود آمریکا، مجسمه ها و نمادهای برده داری و تجارت برده، و قتل عام آنها، که سالها به عنوان "میراث ملی" طبقه حاکم در کشورهای مربوطه برپا بودند، از جمله مجسمه کریستف کلمب به عنوان اولین معمار بردگی سیاه پوستان در آمریکا، علناً بزیر کشیده شدند و روانه خرابه ها و یا به دریا سرازیر شدند.

سوسیالیسم دارد شانیه ها و علائم "انتقال" از آمریکا و غرب را به جنبش "استقلال خواهی" در "جهان سوم" و از تبدیل شدن به سوسیالیسم دهقانی و ملی، از خود میتکاند و به طبقه صنعتی و مدرن خود رجعت میکند. و اکنون در دوره ای که در همان کشورهای "جهان سوم"، از جنبش دهقانی برای تکه زمین و تولید دوران اقتصاد طبیعی اثری بجا نمانده است؛ طرفداران و شیفتگان "خلق" و دهقان حتی نمیتوانند در دنیای نوستالژیک مدافعان سکتاریست سوسیالیسم فنودالی، خلقی و ملی در هیات کاریکاتوری دن کیشوت های دوران منقرض شده عرض اندام کنند.

دوره برزخی که با سقوط "سوسیالیسم" اردوگاه شوروی سابق، توهامات به "دمکراسی" را نیز به تدریج زایل کرد، با بحران اپیدمی کرونا، خود بستر دمکراسی را در غرب و آمریکا به مصافی اجتماعی وارد کرد. زنگ خطر سوسیالیسم انقلابی پرولتاریای صنعتی و اینکه در متن بحران نظام کاپیتالیستی در خود غرب، برخی عناصر طبقه حاکم و "سرمایه دار با وجدان"، گفتند که

نگرانی کرد که ممکن است بزودی به ششصد هزار برسد.

باید برای تامین رقم حدوداً ۲ تریلیون دلاری طرح خود، قصد استفاده از درآمد حاصله از تولید ناخالص داخلی این کشور را دارد؛ اقدامی که خوشایند بسیاری از جمهوریخواهان آمریکا نیست. با این وجود با توجه به حضور اکثریت دموکرات در هر دو مجلس آمریکا، انتظار می‌رود تصویب این طرح ممکن شود.

طرح جو بایدن به سه بخش اصلی تقسیم می‌شود:

اختصاص ۴۰۰ میلیارد دلار به تامین هزینه‌های مبارزه با شیوع کرونا، انجام تست‌های بیشتر و تولید واکسن،

بیش از ۱ تریلیون دلار صرف کمک مستقیم به خانواده‌ها و ارائه مشوق‌های مالی از جمله از مسیر افزایش مزایای بیمه بیکاری می‌شود:

بایدن خواستار افزایش مزایای بیکاری فدرال از ۳۰۰ دلار در هفته به ۴۰۰ دلار برای میلیون‌ها بیکار آمریکایی است. او همچنین اعلام کرد که مطابق با این طرح، استفاده از مزایای کمک مستقیم به خانوارها تا سپتامبر آینده ادامه خواهد داشت.

او خواستار آن شد که رقم ۶۰۰ دلار مشوق مالی تصویب شده در دولت ترامپ، به ۲۰۰۰ دلار به ازای هر نفر افزایش یابد؛ پولی که می‌تواند برای تامین اجاره بها یا خرید مواد غذایی به کمک خانوارها بیاید و به آنها برای بازگشت به زندگی عادی کمک کند.

در طرح او همچنین مقرر شده است که مشوق‌های مالی جدید، مشمول خانواده‌هایی که یکی از والدین مهاجر هستند، همچنین فرزندان بالغی که بر اساس اسناد مالیاتی همچنان وابسته به پدر و مادر هستند نیز بشود. پیش از این در دولت ترامپ، به دلیل مخالفت جمهوریخواهان کنگره، این دو مورد از بسته مالی حذف شد و باعث گردید تا حدود ۱۳،۵ میلیون فرزند بالغ که همچنان برای زندگی به والدینشان وابسته هستند و در میان آنها میلیون‌ها معلول نیز وجود داشت، از این کمک‌ها بی‌بهره بمانند.

در این طرح حمایت‌های مالیاتی قابل توجهی از خانواده‌های کم درآمد شده است. طرح او اعتبار مالیاتی را برای کودکان زیر ۶ سال تا ۳۶۰۰ دلار در سال و برای کودکان زیر ۱۷ سال تا ۳ هزار دلار در سال گسترش داده است. بسیاری از خانواده‌های فقیر نیز واجد شرایط برای دریافت این اعتبار مالیاتی شده‌اند که به افزایش درآمد سالانه آنها کمک خواهد کرد.

اینکه آقای بایدن در همان حال گفته است "به صهیونیست بودنم افتخار میکنم" و یا اولین دیدار رسمی او با "خارج" مشورت و تبادل نظر با بوریس جانسون انگلیس خواهد بود، روی دیگر "بی اهمیت" نشان دادن و "ایگنور" کردن امواج سهمگین بازگشت نوید یخش سوسیالیسم به بستر طبقاتی خویش است. می‌خواهد دستکم به خود و طبقه اش بفهماند که اوضاع کماکان در بستر "روتین" و تحت کنترل سیر میکند. اما جامعه بروشنی میبیند که این قدرت نفوذ سوسیالیسم در میان گرسنگان و کارگر صنعتی بود که او را وادار به تمکین به "نسیمی" از سوسیالیسم واقعی کرد.

چند فاکتور کاپیتالیسم آمریکا را محدود کرده است. مدتها پس از

پایان جهان دو قطبی، و پس از دست یابی به بازار بجا مانده و "آزاد شده" پس از فروپاشی اردوگاه شوروی سابق، مواردی چون جنگ خلیج و جنگ ۲۰۰۳ با عراق، میدانی بود هم به منظور جلوگیری از سقوط هژمونی در حال زوال "ابر قدرت" سابق؛ و هم بویژه باز نگاهداشتن میدان برای تولید سلاح از جانب کمپانی‌ها. این میدانها اکنون بسته شده‌اند و بحث "خروج سربازان آمریکایی" نه تنها از عراق که در افغانستان نیز در جریان است و "ابر قدرت" پیشین و پدر خوانده و معمار اولیه مجاهدین اسلامی و طالبان اکنون در حال "مذاکره" با آنهاست.

یک فاکتور انسانی در این رابطه از نظر آمادگی روانی به منظور دخالت نظامی و گسیل سربازان و "تفنگداران" آمریکا به گوشه و کنار جهان، پس از "تجربه ویتنام" وارد معادله شده است. بوش در همان سال ۲۰۰۳ اعلام کرد که در عراق، "تجربه ویتنام" و "سندروم ویتنام" تکرار نخواهد شد. همان وقتها، ارتش خصوصی "بلاک واتر" مهمترین ابزار دولت آمریکا در عراق بود. افراد این ارتش خصوصی را از میان جانیان محکوم به حبس طولانی، و یا اعدام با حقوق بالا استخدام میکردند که پنتاگون وظیفه آموزش را بر عهده میگرفت و دولت آمریکا طرف قرارداد با ارتش بلاک واتر بود. با اینحال هنوز بعد از این همه جنایت که علیه مدنیّت عراق مرتکب شدند، از تثبیت یک حکومت مرکزی در عراق نشانی نیست و طرح و سناریو تقسیم عراق به سه منطقه، در بطن نارضایتی و اعتراضها به دولت عراق و همچنین به تفنگچی های حکومت "اقلیم کردستان"، دوباره روی میز آمده است.

یک عامل روانی مهم، حال و روز سربازان و تفنگداران آمریکا در ایام "پسا جنگ عراق" است. طبق یک گزارش مستند و تصویری، تعداد سربازان و نظامیان آمریکایی که در پی عوارض ناشی از حضور در عراق "خودکشی" کرده و یا تماماً تعادل روانی خود را از دست داده‌اند، از تعداد کسانی که در حین جنگ در عراق کشته شده‌اند، "دو برابر" بیشتر است. به گفته یکی از نظامیان هنوز سالم از بازماندگان، "آمریکا دیگر نباید در هیچ کشور دیگری" حضور نظامی داشته باشد. این مساله به گفته او، شیرازه ارتش آمریکا را و حتی ارتش های خصوصی "مامور" در دیگر کشورها را از هم خواهد پاشاند.

آیا یا در نظر گرفتن همه این فاکتورهای مادی و روانی، ارتش و پلیس آمریکا این بار "در داخل" در برابر موج نارضایتی هادر اعماق، در برابر هم شهروندان خویش، خواهد توانست "انسجام" خود را حفظ کند؟ باید بشدت تردید داشت.

سوال این است که آیا حکم "حق با مارکس بود"، از دست و زبان آکادمی و بخشهای "عافل و عاقبت اندیش" طبقه حاکم نیز خواهد افتاد و توسط فعالان انقلابی طبقه پیشرو نیز، با این جنبش وسیع اعتراضی پیوند خواهد خورد؟ باید امیدوار بود، اگر نه کاپیتالیسم، چنانچه مرهم های سوسیالیسم بورژوائی بطور موقت آن را از مهلکه به در ببرد، در سقوط سود و سود آوری و به بن بست رسیدن مجاری سرمایه گذاری و جنگ و "فتنچ بازار" های ناموجود، به هر فاجعه ای، از جمله نابودی کره زمین، ممکن است تمسک جوید.

ایرج فرزاد

ژانویه ۲۰۲۱

## نامه مارکس به آبراهام لینکلن

به آبراهام لینکلن، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا\*

جناب!

ما به مردم آمریکا برای انتخاب مجدد شما با یک اکثریت بزرگ، تبریک می‌گوئیم.

اگر انتخاب شما در دور اول انتخابات ریاست جمهوری مرهون اعلام اراده برای مقاومت در برابر قدرت برده داری بود، رمز پیروزی شما در دور دوم فریاد ظفرنمون مرگ بر برده داری است.

با آغاز جدال و کشمکش در آمریکای پهناور و عظیم (جنگ داخلی)، طبقه کارگر اروپا از روی غریزه طبقاتی اش دریافت که پرچم غرق در ستاره های آمریکا، سرنوشت آنها را با خود حمل میکند.

آیا واقعا رقابت و جدال بر سر مناطقی که کلید جنگ داخلی را زد، بر سر این نبود که آن مناطق بکر و وسیع که با کارگران مهاجر و به فحشا و تن فروشی کشیده شده، دایر شده بود، زیر مهمیز و چکمه برده داران قرار گیرد؟

وقتی اولیگارشی برده داران ۳۰۰ هزار برده بخود جرات دادند که در سالنامه ها "برده داری" را به عنوان شعار "سرکشی مسلحانه" علیه آرمان و ایده برقراری یک جمهوری دمکراتیک در صد سال قبل وارد کنند؛

آن هنگام که تاثیرات "اعلامیه حقوق بشر" به عروج انقلاب قرن هیجدهم سرایت کرد و باتیان این "تمرد مسلحانه" ضدانقلاب با شادمانی ردیلا نه و درهیات یک یورش سیستماتیک فریاد زدند که "ایده ای که قریب به صد سال پیش به شکل مصوبه قانونی در آمده بود، منسوخ و کهنه" است و با اعلام اینکه "برده داری یک نهاد پایه ای سود و سود آوری است" و به این ترتیب در حقیقت گرهگاه اساسی اصلی معضل "رابطه کار و سرمایه" را در معرض نظاره همگان گذاشت؛

آن هنگام که این گردنگشان حریصانه و با ولع فریاد برآوردند که "مالکیت" در "ذات بشر"، "سنگ بنا و شالوده نظم نوین است"، آنگاه و فقط آنگاه بود که طبقه کارگر اروپا، حتی بسیار قبل از اینکه طبقات بالای محافظه کار و مرتجع اشراف فنودال غروندهای نومیدانه خود را در این مورد آغاز کند، فهمید و درک کرد که "سرکشی برده داران" و "شورش" آنها زنگ خطر شروع جنگ و جهاد مقدس مالکیت علیه اردوی کار است.

طبقه کارگر اروپا متوجه شد که همه امیدهایشان برای آینده و حتی دستاوردهای گذشته شان در آن کشمکش عظیم در آنسوی اقیانوس، در معرض تهدیدی جدی قرار گرفته است. اینجا بود که طبقه کارگر در اکثر نقاط اروپا بی صبرانه با حمل مشقاتی که با "بحران پنبه" بر آنها تحمیل شده بود، با حرارت و اشتیاق علیه دخالت‌های مدافعان برده داری، این تاراجگران رفاه و حق معاش و زیست طبقه کارگر، به مبارزه برخاستند و با قربانی دادنها و اهدای خون خود، سهم شان را در این پیکار تعیین کننده و عادلانه، ادا کردند.

و این درست در شرایطی بود که طبقه کارگر، این نیروهای واقعی قدرت سیاسی در "شمال"، قبل از سیاه پوستان برده اجازه دادند که در یک خودفربیی به نظام بردگی خود را تسلیم کنند و وجدان خویش را با این خرافه تسکین بدهند که با لافزنی اعلام کنند که کارگران سفید پوست از آن امتیاز ویژه برخوردار شدند که خود را به اربابانی بفروشدند که خود "حق" "انتخاب" شان را داشته اند. به این ترتیب کارگران سفید پوست قادر نشدند به آزادی واقعی طبقه کارگر برسند و با هم طبقه ای های خود در اروپا در مبارزه برای رهائی، همبستگی برقرار کنند. اما، خوشبختانه، این مانع بزرگ و این نقطه نقصان خورد کننده، در امواج دریای سرخ و خونین جنگ داخلی، جارو شده است.

طبقه کارگر اروپا اطمینان دارد که همانطور که "جنگ استقلال" آمریکا دوران جدیدی را برای عروج طبقه متوسط گشود، به همین ترتیب "جنگ آمریکایی ها علیه برده داری" همان نقش را برای طبقه او دارد.

این طبقه آگاه است که جنگ علیه برده داری در سرزمین "آبراهام لینکلن"، این فرزند مصمم طبقه کارگر در راس مبارزه مردم اش برای گسست زنجیر بردگی، طلایه نبردهای آتی طبقه خود او برای بازسازی نظم جهان است.

نوشته شده توسط مارکس در فاصله ۱۲ تا ۲۹ نوامبر سال ۱۸۶۴

\*این متن از نسخه انگلیسی نامه و منتشر شده در منتخب آثار سه جلدی مارکس و انگلس، انتشارات پروگرس، چاپ پنجم، ۱۹۸۵، برای اولین بار توسط ایرج فرزاد ترجمه شده است.

# در پایان یک دوره

سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره اول حزب کمونیست کارگری

بحث من راجع به موقعیت ویژه مقطعی است که این کنگره در آن تشکیل میشود. فکر میکنم چه از لحاظ روند اوضاع عینی در سطح جهانی و چه از نظر تحول درونی چپ، و حتی از نظر سیر حرکت حزب خودمان، ما در انتهای یک فاز و در پایان یک دوره برزخ بسر میبریم. رسیدن همه این پروسه های مختلف به نقطه عطفهای تعیین کننده در این مقطع خاص در اساس تصادفی نیست، هرچند در برخی جزئیات میتواند چنین باشد. فازی که دارد تمام میشود، جهات و ابعاد مختلفی دارد و من میخواهم توجه کنگره را به این ویژگی دوره حاضر و جوانب مهم آن جلب کنم و روی نتایجی که بنظر من باید از این موقعیت گرفت تاکید کنم.

در طی چند سال اخیر ما شاهد یک سلسله از مهم ترین تحولاتی بوده ایم که در کل قرن بیستم رخ داده است. این دوره، که با الفاظی چون دوران پس از جنگ سرد، دوران فروپاشی بلوک شرق، مرگ کمونیسم، آغاز نظم نوین جهانی و غیره از آن سخن گفته میشود، از نظر اهمیت و تعیین کنندگی اش در تاریخ جامعه معاصر، قابل مقایسه با دوران دو جنگ جهانی و یا انقلاب اکتبر است. از نظر سیاسی، از نظر اقتصادی، از نظر تحولات ایدئولوژیکی که جامعه از سر گذرانده است، از نظر تأثیری که بر جهان نگری انسانها و تلقی آنها از فلسفه زندگی گذاشت، و بالاخره طبعاً از نظر مبارزاتی و تأثیری که بر کمونیستها و چپ گذاشت، این دوره فوق العاده تاریخی و تعیین کننده بوده است.

اینکه ما شاهد چنین دوره تاریخ سازی بوده ایم البته هنر ما نبود. اما یک چیز هنر ما بوده است و من میخواهم توجه کنگره را قبل از هر چیز به این جلب کنم.

این دوره تحول قربانیان بسیاری داشت. بصورت جنبشهای مختلف، ایده آلهای مختلف و افقهایی که از دست رفت، و ما جزو این قربانیان نبودیم. این دوره ای بود که در آن پایان کمونیسم را اعلام کردند. اگر ۸۰ درصد این ادعا هم دروغ بوده باشد، بهر حال ۲۰ درصد آن به یک واقعیت عینی اشاره میکند، و آن به انزوا رانده شدن چپ، و چپ مارکسیست، در جامعه بود. این یک واقعیت بود. خود ما از سالها قبل، از کنگره سوم حزب کمونیست ایران، و حتی به یک معنی کلی تر از کنگره دوم آن، به استقبال این واقعیت رفته بودیم. این دورنما را دیده بودیم، زوال چپ موجود را پیش بینی کرده بودیم و در مقابل آن کمونیسم

کارگری را بعنوان آلترناتیو طرح کرده بودیم. در این دوره نه تنها جنبشهای چپ و کمونیستی زیر منگنه قرار گرفتند، بلکه کلا ایده آلهای برابری طلبانه، آزادی خواهانه، نفس خوشبینی به ذات آدمی، انتظار اینکه جامعه میتواند بسمت بهبود برود، و حتی هر جهان نگری و نگرش فلسفی ای که به هر نحو آدم را عنصری موثر در زندگی خویش تعریف کند، همه اینها عقب رانده شدند. در مقابل، یک دوره یاس، سردرگمی، و تاریکی نسبت به آینده بشر و مسیر جامعه بشری آغاز شد. در این دوره شاهد پرتاب شدن عده زیادی، عده بیشماری، از انسانهایی بودیم که در دوره قبل خود را مترقی، آزادیخواه، مساوات طلب، مثبت و مثمر ثمر تعریف میکردند. ما شاهد قربانی شدن اینها بودیم. شاهد بودیم که عده زیادی به این نتیجه رسیدند که هیچ چیز فایده ندارد، حتی دنبال دیگران دم گرفتند که این "پایان تاریخ" است، جهان همین هست و دیگر رسیدن اینها بودیم. شاهد بودیم که متنوعی راجع به اینکه دنیا همین است و باید با آن کنار آمد، از همه منافذ جامعه از عالم هنر تا سیاست و تئوری و ایدئولوژی سر بر کرد. نتیجه ظاهراً انکار ناپذیری که گرفته شد و حکمی که بعنوان ایده پیروز اعلام شد این بود که این جامعه سرمایه داری است که پیروز شده است، این سهم بشر است، این دموکراسی است (همین که میبینید و نه ایده های قرن نوزدهمی)، این وضع کار و معیشت است، این ظاهر و باطن جهان است و آدمها باید با آن کنار بیایند. این کنار آمدن را هم هرکس باید در انزوا و تنهایی خویش انجام بدهد چرا که امتیزه شدن کامل انسانها هم جزو مشخصات این دوره بود: مقهور شدن و تسلیم کامل فرد در مقابل اتفاقی که برایش میافتد، از مشاهده کردن هر روزه کشتار مردم در مقیاس دهها هزار نفر در روز و اینکه کاری از دستت برنمیاید، تا اینکه معلوم نیست همین فردا بر سر شغل و ساعت کار و دستمزد خودت چه خواهد آمد و یا سرنوشت حق زنده بودن یا حق مدرسه رفتن چه خواهد شد. این ابهام بالای سر جهان گرفته شد.

من معتقدم ما فاز اول این دوران را پشت سر گذاشته ایم، بعداً توضیح میدهم چگونه و چرا. اما آنچه ما باید علیرغم همه چیز در این دوره به آن مفتخر باشیم، اینست که ما نه فقط جزو قربانیان این دوره نبودیم، بلکه از معدود اتفاقیهای مثبتی بودیم که در این دوره در جهان رخ میداد. ما از معدود پلهایی بودیم که در مقابل آینده تاریکی که بورژوازی عملاً علیرغم همه مواعیدش جلوی دنیا و میلیونها انسان میگرفت، جامعه را به یک گذشته امیدوار کننده، به مبارزات حق طلبانه در گذشته و افقهای انسانی وسیعی که از دهها سال قبل بشر به آن چشم گشوده بود متصل نگاه میداشت. اگر نوع ما را از صحنه حذف میکردید، ما و آدمها و جریاناتی چون ما که همچنان پای فشرده که خیر، آزادی معنی دارد، برابری انسانها معنی دارد، جنبش طبقه کارگر معنی دارد، آنگاه این دوره یک گسست اساسی

از پیشروی سخن گفت و برای پیشروی تلاش کرد.

این کنگره باید کنگره برسمیت شناسی این حقیقت درباره خودمان باشد. آنچه امروز میتواند برای ما شوق انگیز و افتخار آمیز باشد این نیست که گویا خیلی خوب کار کرده ایم، به یک حزب عظیم تبدیل شده ایم، صد ها هزار عضو گرفته ایم و غیره. حقیقت امروز ما این نیست. بلکه این است که ما به یکی از بهترین رگه های فکری - سیاسی دهه اخیر تعلق داشتیم و جنبش ما در این دوره یکی از بهترین، شیرین ترین، مثبت ترین و روشن بین ترین رگه های فکری و سیاسی در جامعه بود. بنظر من کسی که در این سالهای خطیر، به این جنبش تعلق داشته است میتواند امروز به راستی سربلند باشد. این سرافرازی حق این کنگره است. این کنگره تصادفی نیست. ما هم میتوانستیم پرتاب شده باشیم، متمیزه شده باشیم، میتوانستیم درگیر خانگی ترین و احمقانه ترین کش و قوسها با خانگی ترین و احمقانه ترین جریانات شده باشیم. اما نشدیم. جلو رفتیم، و بنظر من حتی شفاف تر از هر زمان گذشته فکر کردیم و مسیر خود را تشخیص دادیم. آیا بعنوان یک حزب از خود راضی هستیم؟ بنظر من بعنوان یک حزب یا فعالین یک جنبش جای رضایت زیادی برای ما وجود ندارد. اما موقعیت ما، جایگاه ما در جامعه در این ۸ - ۱۰ سال، موقعیت و جایگاه معتبری است و ما باید بعنوان یک نقطه عزیمت حیاتی به آن نگاه کنیم و حزبمان را از اینجا بسازیم.

اجازه بدهید به خصوصیات دوره ای پردازیم که می رود به پایان برسد. این دوران از برخی جهات از نظر ابژکتیو به پایان خود رسیده است و از جهات دیگری اکنون میتواند و باید به نیروی عنصر فعال، به نیروی جنبش های اجتماعی، به نیروی خود ما، به آن خاتمه داده شود.

شعارهای خصلت نمای این دوران، اگر یادتان باشد، "سقوط کمونیسم"، پایان جنگ سرد و آغاز یک نظم نوین جهانی و یا در واقع لزوم یک تجدید آرایش جهانی در جهان بورژوایی بود. اما تحت لوای این شعارها بنظر من یک دوران برزخ شروع شد که در آن هیچکس نمیدانست چه خواهد شد. اینطور نبود که با سقوط بلوک شرق و باصطلاح "پایان کمونیسم"، اکنون دیگر بورژوازی تکلیف خود را در دور بعد میدانست. ما همان موقع تاکید کردیم که اتفاقا این دوره، دوره روشنی برای بورژوازی نیست، دوره "صلح" و "دموکراسی" نیست، بلکه اساسا دوره اغتشاش است. گفتیم کانون این اغتشاش خود غرب خواهد بود که جهتگیری ایدئولوژیکی و سیاسی خود را از دست میدهد و حتی باورهای بنیادی اقتصادی اش زیر سوال خواهد رفت. دقیقا همین رخ داد. راست و چپ این جامعه به هم ریخت. محافل "راست جدید" دوران قبل، که نوکری بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را میکردند، در این دوره از

در تاریخ جهان میبود. مانند یک جنگ اتمی که تمدن پس از آن باید از نو شروع شود. اما کسانی و نیروهایی بودند که مقاومت کردند و کوشیدند روی دنیا را از این حال کثیف و آینده کثیف تری که وعده داده میشد به سمت گذشته اش بچرخانند و یادش بیاندازند که ایده آلهایی وجود داشته است، اصولی وجود داشته، پیشروی هایی وجود داشته، مارکسی وجود داشته است، آرمان سوسیالیسمی وجود داشته است، بیمه بیکاری ای وجود داشته است، حقوق مدنی و اجتماعی ای وجود داشته است. ما جزو این مقاومت ها بودیم، جزو پلهایی بودیم که دنیا را به رگه های انسانیت و مدنیت در گذشته اش مرتبط نگاه میداشت و در نتیجه تعرض دوباره در آینده را ممکن میکرد. ما جزو دریچه هایی بودیم که آن منظره های قدیمی تر و انسانی تر و بزرگ تر را جلوی چشمان این دنیا نگاه میداشت.

وقتی میگویم "ما"، ممکن است کسی اینجا پیش خودش فکر کند "اما من که شخصا در این دوره کار زیادی نکردم". این مهم نیست. مهم اینست که همه ما خشت های جنبشی بودیم که در مجموع این چهره را از خود بروز داد و این نقش را بازی کرد. و بنظر من این نقش در محیط بلافصل فعالیت خود این جنبش، در ایران و منطقه، تعیین کننده بود و خارج از آن هم بی اهمیت نبود. در آینده خیلی ها برمیگردند و به این دوره نگاه میکنند و ناگزیرند از طریق ما، و از مجرای این دریچه ها و اتصال هایی که ما و امثال ما با انسانیت قبل از این برزخ اخیر و با ایده آلهای انسانی و سوسیالیستی و برابری طلبانه حفظ کردیم، به تاریخ خویش بنگرند. برای مثال ما کوشیدیم مارکس را زنده نگاهداریم. یک لحظه تصور کنید که اگر مارکس را از دنیا بگیرند چه چیز از آن باقی میماند. ما در صف کسانی بودیم که کوشیدند نگذارند دنیا را از مارکس، از لنین، از ایده مساوات و آزادی بطور کلی محروم کنند. و این دریچه هر قدر کوچک بود، هر قدر ما نافع بودیم، هر قدر حزب و جنبشی محدود به یک کشور و یک منطقه کم اهمیت و فرعی در صحنه بین المللی بودیم، بهرحال یک دریچه بودیم و از دریچه های کوچک میتوان به منظره های بزرگ نگاه کرد. کسی که بعدا به این منظره نگاه میکند، کاری به اندازه تلاش ما نخواهد داشت، کار به ماهیت تلاش ما دارد. این آن چیزی است که بنظر من ما میتوانیم مستقل از اندازه تلاش فردی یا جمعی خود، به آن سربلند باشیم. میتوانیم برگردیم و بگوئیم که در این سال ها، در این دوره ای که توپی وسط جهان بورژوازی خورد و لجن به همه سو پرتاب شد، و عده زیادی هم پرتاب شدند، طوریکه دیگر تشخیص لجن از آن آدمها ممکن نبود، ما معلوم بود چه میگوئیم، ما ایستادیم و آن افقها را جلوی مردم نگاه داشتیم. و بنظر من این دارد امروز جواب میدهد. دوران برزخ دارد به حکم شرایط عینی و نیز با تلاش هایی از این دست، به پایان میرسد و ما به نقطه ای میرسیم که بار دیگر میشود

آنکه بالاخره فرود بیایند، یکی پس از دیگری کنار گذاشته شده اند. الان نه فقط صحبت شان بر سر پایان کمونیسم نیست، بلکه بر سر اینست که با این "کمونیستهای سابق" که اسمشان را عوض کرده اند و حال یکی پس از دیگری دارند سر کار میایند چه باید کرد. در مورد مدل اقتصادی بازار آزاد هم همینطور. درست است که مدل اقتصاد دولتی شکست خورد، اما تعرض راست به کنترل و دخالت دولتی چنان وسیع بود که امروز دیگر با یک موج برگشت روبرو شده است و بعضا تحت فشار مردم و بعضا بدلیل اینکه این خطر هست که کلا شیرازه امور اقتصادی در بسیاری کشورها از هم گسیخته شود و عواقب سیاسی پیچیده ای پیدا بکند، جناحهای مختلفی از خود بورژوازی "پیروز" هوادار اعمال کنترلهای دولتی شده اند. سوسیال دموکراسی سرش را از لاک خود بدر آورده است. آنها صرفا و تماما با این قول که مانند جناح راست تاخت و تاز نخواهد کرد. این وعده اعتدال، تمام محتوای سیاسی و برنامه سوسیال دموکراسی امروز است. نه مدلی از حکومت بدست داده است و نه از اقتصاد. با این همه همین وعده اعتدال، وعده اینکه در خدمت بازار شمشیر را از رو نبسته است، آینده سیاسی این جریان را در خیلی کشورها روشن تر کرده است.

این دوره برزخ بنظر من در درجه اول از این لحاظ به پایان رسیده است که آن گرد و خاک اولیه خوابیده و نیروهای کلاسیک تری وارد صحنه شده اند. همین واقعیت که در خیلی از کشورهای بلوک شرق سابق رفرمیستها مجددا رای میاورند، و در غرب مردم بیشتر به این سمت میروند که به مرکز رای بدهند و سوسیال دموکراسی را بیشتر به بازی بگیرند، این واقعیت که راست جدید، که در لبه تیز حمله غرب در مراحل آخر جنگ سرد بود، اکنون عملا از صحنه کنار انداخته شده و رو به اضمحلال دارد، نشاندهنده فروکش کردن گرد و خاک و نمایان شدن الگوهای قدیمی تری در صحنه سیاسی جامعه است. تمایلات و برداشتها و رفتار سیاسی مردم دارد به یک معنا "عقلایی" تر و به گذشته شبیه تر میشود. نیروهایی هم که پا به صحنه گذاشته اند، نیروهای کلاسیک تری هستند. چپ ها، کمونیستها، لیبرال ها، سوسیال دموکراتها، فاشیستها و غیره مجددا به جلوی صحنه پا میگذارند. آن هرج و مرج و بیشکلی دارد تمام میشود.

در سطح جهان هم معلوم شده است که قرار نیست همه کشورها پارلمان داشته باشند. این میتواند مایه دردسر باشد. ژنرالهای مستبد و آخوندهای ارتجاعی هم میتوان داشت و سر کار نگاه داشت. این حرف امروز بورژوازی است. در محاسبات امروزشان ظاهرا ثبات و اجتناب از تلاطم های مهار نشده و بهم ریختن بی رویه وضع موجود مهم تر از هر فاکتور دیگری است. در نتیجه نه فقط خبری از شکوفایی جهانی دموکراسی پارلمانی نشد، بلکه رژیمهای سابق سر کار هستند و حتی بیشتر از گذشته احساس اعتماد میکنند.

ترس اغتشاش اجتماعی در کشورهای مختلف و بالا گرفتن ناسیونالیسم قومی، به جایی رسیدند که افسوس نبود یک جناح چپ بورژوایی موثر را میخورند. متقابلا بخش زیادی از چپ های دیروز، بر سر اتخاذ سیاستهای راست با هم مسابقه گذاشتند. قبلا ظاهرا اروپا قرار بود به سمت اتحاد برود، اما بعد از این تحولات، معلوم شد که نه فقط از اتحاد بیشتر خبری نیست، بلکه شکافها عمق پیدا میکنند. امروز حتی سر تعیین یک رئیس برای کمیسیون اروپا کشمکش شدیدی در جریان است. پول مشترک که هیچ، حتی مکانیسم پولی مشترک موجود هم بهم میریزد. همین طرح وحدت اروپا برای نمونه، به دوره ای تعلق داشت که قطب بندی شرق و غرب بر جهان حاکم بود. امروز صورت مساله از اساس دگرگون شده و کل این طرح دارد دستخوش بحران میشود. حتی یک ایدئولوگ معتبر و یک محفل فکری با نفوذ ندارند که نشان کسی بدهند. قرار بود بازار حلال همه مسائل و مشکلات بشود، اما امروز زدن پر و بال بازار از نو دارد در کشورهای مختلف به مد روز تبدیل میشود. امروز در اکثر کشورها آن جناحهایی دارند رای میاورند که وعده تعدیل مکانیسم بی در و پیکر بازار را میدهند. خود غربی ها در روسیه پشت جناح مدافع بازار آزاد را خالی کردند و با طیب خاطر با سیاست جناحهای معتدل تر کنار آمدند. در یک کلمه تبیین ها و پیش بینی های بورژوازی پوشالی از آب در آمد. آنچه واقعی از کار در آمد، و ما هم در روز خودش بر آن انگشت گذاشتیم، تشتت، خلاء ایدئولوژیکی، خلاء معنوی و بهم پاشی جنبشها و حرکت های حزبی اصلی خود بورژوازی بود. ایتالیا فقط یک نمونه است. جنگ در یوگسلاوی در قلب اروپا نمونه دیگر است. دنیای اینها و سیمای واقعی دنیای پس از جنگ سرد این است که میبینیم. خصوصیت اصلی این دوره، اغتشاش بود. این دوره، دوره پیروزی این یا آن خط بورژوایی نبود. دوره برزخ و بلاتکلیفی و ابهام بود. چهارچوبهای قبلی شکست، فرمول قبلی بی خاصیت شد، فضا باز شد، و در این فضا نیروهای اجتماعی به نبرد با یکدیگر برخاستند. هرکس در این فضا پرچم خود را بلند میکند و ساز خود را میزند و برای پیروزی و پیشروی خودش تلاش میکند.

اینجا امکان بحث در مورد عواقب اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فکری این دوره برزخ نیست. آنچه میخواهم اینجا تاکید کنم اینست که فاز اول این دوره اکنون تمام شده است. معلوم شده است افقی که بورژوازی در تبلیغات خویش در ابتدای این دوره جلوی دنیا میگذاشت تو خالی بوده است. مفاهیم و فرمولهای کلیدی ای از قبیل "پایان کمونیسم"، "بازار آزاد"، غلبه "دموکراسی"، "پایان دیکتاتوریها"، "صلح جهانی"، "دنیای تک ابرقدرتی"، "پیروزی مدنیت غربی" و غیره و غیره، که از زبان رسانه ها و سیاستمداران و سخنگوهای بورژوازی بعنوان محتوای دوران نوین طرح میشدند و در تمام این مدت بالای سر جامعه چرخ میزدند بی

کار آمدن گورباچف غیر قابل انکار بود. با گورباچف و بحث پرسترویکا دوران اضمحلال این قطب آغاز شد. از همانجا مشخص بود، و ما هم در روز خودش پیش بینی کردیم، که مارکسیسم می‌رود تا در منگنه و در انزوا قرار بگیرد. با زوال شوروی، مارکسیسم واقعی و منتقد شوروی هم به‌رحال برای مدتی از مرکز صحنه مبارزه فکری و سیاسی بدور میافتاد و این اتفاقی بود که در دوران برزخ پس از ختم جنگ سرد عملاً رخ داد. آنچه من امروز دارم میگویم اینست که فضا دارد برای فعالیت کمونیستها مجدداً مناسب میشود. شک نیست که رجز خوانی های ضد کمونیستی سخن پراکنان بورژوازی و هیاهوی پایان کمونیسم حتی اگر فروکش کرده باشد، به‌رحال ابداً تمام نشده و هیچگاه تمام نمیشود. اما واقعیت کاملاً محسوس اینست که امروز شرایط برای اینکه کمونیستها پا به میدان بگذارند، حرفشان را بزنند و نیرو جمع کنند کاملاً مناسب تر از ۸ - ۱۰ سال قبل است. آن دوره، دوره پسروی و افول چپ گرایی بود و امروز دوره عروج و پیشروی مجدد آن است.

اجازه بدهید مختصراً به تاثیرات این دوره بر چپ و بویژه بر جریان خودمان بپردازم و صحبت را با این بحث تمام کنم. دوره برزخ و بلا تکلیفی، الزاماً دوره انفعال و رکود نیست. در واقع بیشتر اوقات عکس این است. چنین دوره هایی دوره سست شدن مهارها، باورها، نرم ها، و کنترل های سنتی است که به زندگی و پراتیک انسانها قالب می‌زده اند. دوره های برزخ و بحران در جامعه معمولاً دوره هایی هستند که فرد احساس آزادی عمل بیشتری میکند، سنتها و نهادها و احزاب و جنبشهای جاافتاده بر ذهن افراد کمتر سنگینی میکنند و لذا فرد آزادی عمل و استقلال معنوی و عملی بیشتری حس میکند. بعضی از چشمگیرترین خلاقیتها در عرصه های مختلف در چنین دوره هایی بروز کرده است. وقتی سنت رسمی، حال در هر قلمرویی، بی اعتبار میشود و زیر سوال میرود و پاسخ های رسمی و حقایق پذیرفته شده زیر سوال میروند، وقتی مسجل میشود که نرم های قبلی کارایی و خاصیت و لاجرم اعتبار خود را از دست داده اند، امکان بدعت و جستجوگری و نقد فراهم میاید.

محصول این تلاشها البته لزوماً همواره اصیل و پیشبرنده نیست. در این دوره این حرکت در مقیاس میلیونی در چپ رخ داد. خیلی ها رفتند تا نه فقط دگم ها بلکه آرمانهای سابق خودشان را نقد کنند، نه فقط به کلیشه ها بلکه به نیات انقلابی سابق خود بخندند و نه فقط در اعتقادات، بلکه در حسن نیت تا کنونی شان شک کنند. در چپ ایران و در میان خود ما خیلی ها چنین کردند. بسیاری، اکثریت عظیمی از اینها، در امتداد تعقلات و تردید های خود به هیچ نوع چپ گرایی بازنگشتند و به کاشفان تازه به دوران رسیده فضایل جامعه سرمایه داری بدل شدند. میکروفن را جلوی هرکس می‌گرفتند، از جمله کسانی که چه بسا خود ما به زحمت از

مردم در کشورهای عقب مانده فهمیدند که از این خبرها نیست و قرار نیست اتفاق خاصی به لطف "نظم نوین" رخ بدهد. اگر کسی آزادی می‌خواهد باید مثل سابق خودش فکری به حال خودش بکند. و این برعکس فضایی است که در ابتدای این دوره وجود داشت. یادتان هست که چگونه روشنفکران این کشورها کاسه بدست در صف ایستاده بودند تا سهم خود از دموکراسی را از آمریکا و قدرتهای غربی دریافت کنند. الان، اما بار دیگر معلوم شده است که سرنوشت جوامع را نیروها و جنبش های اجتماعی می‌سازند. جست و خیزها و شعارهای سبک و کم محتوای ابتدای این دوره اکنون کمرنگ شده اند و بجای آن گوش شنوا برای برنامه ها و سیاستهای نیروهای اجتماعی بیشتر شده است. توجه مردم به سیاست بیشتر و سنجیده تر شده است. تمایلات و کشمکشهای سیاسی بیان پخته تری یافته اند.

تعرض راست در دهه هشتاد را بخاطر بیاورید، آن فردگرایی وسیع، آن کاریزسم، آن تحقیر منفعت اجتماعی و نوع دوستی و بعد آن هیاهو و آتش بازی های تبلیغی و دلچک بازی های عقیدتی ابتدای این دوره برزخ را بخاطر بیاورید و با امروز مقایسه کنید، میبینید که نه فقط چرخش های مهمی نسبت به ابتدای این دوره اخیر در جریان است، بلکه مردم دارند بعضا حتی جواب راستگرایی عظیم دهه هشتاد را میدهند.

به‌رحال این استنباط من است، و لزوماً نمیخواهم یک حکم تنوریکی شدداد و غلاظ از این فازبندی بسازم. ممکن است نظر رفقای دیگر فرق داشته باشد. اما به‌رحال ارزیابی من اینست که ما از دوره برزخ پس از سقوط بلوک شرق بیرون آمده ایم و محیط برای عمل نیروهای سیاسی تعریف شده تر است. بخصوص این را میشود به روشنی دید که بار دیگر اعلام تعلق به یک نگرش انسانی و شکایت از جامعه موجود از یک زاویه انسانی، و بعضا حتی سوسیالیستی، دارد میدان پیدا میکند و مایه اعتبار افراد میشود. این را نه فقط در عالم سیاست بلکه در عرصه زندگی فرهنگی و هنری یکی دو سال اخیر میتوان دید.

بنظر من زمان تعرض مجدد مارکسیستی فرا رسیده است و کمونیستها میتوانند در قد و قامت واقعی خود به جلوی صحنه پا بگذارند. دوره عقب نشینی مارکسیسم و انزوای مارکسیستها با پایان جنگ سرد آغاز نشد، بلکه به چندین سال قبل از آن برمیگردد. تحولات شوروی در این میان تعیین کننده بود، نه به این معنی که شوروی کانون مارکسیسم و کمونیسم بود، بلکه به این اعتبار که وجود یک قطب قدرتمند مدعی کمونیسم در سطح جهانی، هر قدر دروغین، به مارکسیستها و منتقدین مارکسیست شوروی هم در صحنه سیاسی و فکری در سطح جهانی مکان مهمی میداد و آنها را در مرکز توجه قرار میداد. رکود اقتصادی و جمود اجتماعی در شوروی در انتهای دوران برژنف تا سر



بیان می‌شد، نه با آسودگی و ذهن باز شنیده می‌شد و نه عمیقاً درک می‌شد، از جمله بحث‌های خود ما در مورد کمونیسم کارگری، در این دوره با شفافیت بیشتری طرح و جذب شدند. بنابراین تا آنجا که به چپ و مشخص‌تر به جریان خودمان برمی‌گردد هم بنظر من این دوران برزخ، دوران ابهام، تشنگی، تردید و بازاندیشی، سپری شده است. البته برخلاف روندهای عینی بیرونی، فکر می‌کنم واقعا ختم کردن این دوره و پا گذاشتن بیرون فضایی که دیگر به حکم شرایط عینی دوره اش سر رسیده است، هنوز یک مساله پراتیکی است. این دوره برای کمونیستها خودبخود تمام نمی‌شود، باید آگاهانه تمامش کرد. شرایط عینی اکنون دیگر به ما اجازه می‌دهد که برگردیم و نه فقط به این دوره آشفته‌گی خاتمه بدهیم، بلکه به عمق و تنوع و ظرفیت‌های رشد یافته‌ای که بدست آورده ایم در خدمت یک مبارزه هدفمند و متشکل قالب بزنیم.

یکی از نتایج روندهای چند ساله اخیر که در صفوف ما قابل مشاهده بوده است اینست که "کار مستقما کمونیستی" به حاشیه رانده شده بود. بگذارید منظورم از کار مستقما کمونیستی را در چند جمله و بصورت شماتیک بگویم. کار مستقما کمونیستی یعنی راه افتادن و به انسانهایی که دردی دارند و در راس آنها به طبقه کارگر گفتن که باید کمونیست باشید. میان خود و سایر کمونیستها اتصال و پیوند برقرار کنید، در عرصه سیاست از کمونیسم دفاع کنید و به کمونیستها رای بدهید. کتاب‌های مارکس را بخوانید. در مقابل سرکوب کمونیسم و سوسیالیسم مقاومت کنید. به گرایش‌های دیگر در جامعه و در درون جنبش طبقه کارگر نقد کنید و ضعف‌های آنها را نشان بدهید. بگوئید مواعید و راه حل‌های غیر کمونیستی در تاریخ جامعه و تاریخ کارگران زیاد بوده اما هیچیک جواب بنیادی به نیاز طبقه کارگر و جامعه به رهایی نداده است. این نوع کارها کار مستقما کمونیستی است. کاری که کمونیستها را زیاد میکند و بر قدرت سیاسی و اجتماعی کمونیسم می‌افزاید.

این نوع فعالیت‌ها مرکز توجه حزب ما در این سالها نبوده است. و همه البته بسیار فعال بوده اند. همه کوشیده اند از طرق مختلف خیرشان را به جامعه و بخش‌های فرودست و تحت استثمار و تبعیض برسانند. اما خودتان کلاهان را قاضی کنید، کار مستقما کمونیستی، کار بعنوان مارکسیست در جنبش‌های فکری، بعنوان سوسیالیست در جنبش‌های کارگری، کار بعنوان فراکسیون‌های کمونیستی در اتحادیه‌ها، کار بعنوان شلوغکارهای کمونیست در خیابان و آدمهای کمونیست در هر محیط‌زیست و کاری، چقدر خصلت مشخصه این فعالیتها بوده است. کار ما بیشتر این بوده است که "سرویس" سیاسی - مبارزاتی بدهیم به طیفی از جنبشها در قبال طیفی از مسائل، که همه سرجمع، هم این کاری که من گفتم، یعنی کار مستقما کمونیستی، نمیشود.

سوسیالیسم دهاتی و جهان سومی کنده بودیمشان، یک منبر مفصل در مدح دموکراسی میرفت. به نشریات چپ جهان در این دوره نگاه کنید، ببینید چطور سرعت این بحث که لازم است دموکراسی را در سوسیالیسم جا بدهیم میانشان باب شد. بخش اعظم اینها همراه موج رفتند. بنظر من رفتند چون قبلا زیر فشار و بدلیل مطرح بودن و معتبر بودن کمونیسم و مارکسیسم در محیط سیاسی و دانشگاهی به آن پیوسته بودند. اکنون که کمونیسم و مارکسیسم رسماً و علناً مورد هجوم بود و تحت منگنه قرار داشت اینها هم از آن فشار رها شدند و شروع کردند به اینکه حرف خود و ساز خود را بزنند. بخش زیادی بخصوص جذب آن رگه‌های فکری و سیاسی شدند که حالا به اصطلاح در "بورس" بودند.

این دوره تشنگی را همه شاهد بوده ایم و هستیم و در جریان خودمان هم نقش بازی کرده است. این تاثیرات هم ابعاد مثبت داشته اند و هم منفی. استقلال در اندیشیدن و تصمیم گرفتن و اجتناب از پذیرش صاف و ساده نظرات رسمی و احکام مفروض تقویت شد، در عین حال حقایق سوسیالیستی و انقلابی مهمی مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت. داشتن امر سیاسی بعنوان یک فرد و فعال متکی به خود این یا آن جنبش بودن و پروژه‌های سیاسی شخصی داشتن رواج پیدا کرد، در همان حال فضای اشتراک عمل زیر چتر نقشه‌ها و طرح‌های مشترک حزبی، فعالیت بعنوان عضو یک سازمان و گوشه‌ای از یک نقشه وسیع‌تر، ضعیف شد. در یک سطح وسیع‌تر، بخصوص برای بخش وسیعی از چپ ایران که در سنت تقدیس عقب ماندگی ملی خویش پرورش یافته بود، این دوره، دوره تعمیق نگرش به زندگی، به جامعه و به فرهنگ بود. بعضی‌ها در این دوره دریافتند که بیرون دنیای ملی و کشوری و جنبشی آنها، دنیای وسیع‌تری با تنوع، پیچیدگی، عمق و دستاوردهای عظیم وجود دارد. این تعمیق نظرها ممکن شد، چون در این دوره کنترل و نفوذ جنبشها و سنتهای عقب مانده هم از روی یک عده برداشته شد.

این دوره از بسیاری جهات برای بسیاری دوره تجدید نظر بود. نه "تجدید نظر طلبی و رویزیونیسم"، نه ایجاد مکاتبی برای تفسیر افکار پیشین در خدمت مصالح اجتماعی خاص، بلکه یک دوره بازنگری فردی، در فلسفه زندگی خویش، در افکار و امیدها و افقهای خویش، در تاریخ زندگی خویش، در سیستم ارزشها و اعتقادات خویش. خیلی‌ها از نظر خود به نتایج جالبی رسیدند. منهم فکر می‌کنم بعضی‌ها واقعا به نتایج جالبی رسیدند. کالیبر آدمها عوض شد. خیلی‌ها توانستند بعد انسانی سوسیالیسم و نوع دوستی عمیق آن را بفهمند. خیلی‌ها رابطه سوسیالیسم را با آزادی و رفاه انسانی عمیق‌تر دریافتند. خیلی‌ها توانایی‌های واقعی خود را بهتر شناختند و به خود اعتماد پیدا کردند. برخی از احکام مارکسیستی که در دوران جنگ سرد و زیر سلطه آموزش‌های "کمونیسم" اردوگاهی، نه بدرستی و وضوح

بسیج و آماده شوند. شخصا فکر میکنم مارکسیسم دیگر این دوره دشوار را پشت سر گذاشته است. وقتی نگاه میکنیم، ایدئولوژی های بورژوایی را در حال تعرض نمی بینیم. نه فقط این بلکه خود آنها در بحران هستند. بسترهای ایدئولوژیک اصلی بورژوایی حتی قادر به یک صف بندی ساده جلوی رشد فاشیسم نیستند. حتی نمیتوانند از سکولاریسم دفاع کند، که برای دهه ها و بعضا قرن ها نظام حاکم بسیاری جوامع غربی بوده است. نمیتوانند جلوی ورود آموزش مذهبی به مدارس را بگیرند. نمیتوانند پاسخ قوم گرایی را بدهند که دیگر مغل کار خود سرمایه شده است. و تازه حتی فاشیسم و ناسیونالیسم قومی که جریانات ایدئولوژیک عنان گسیخته و از قفس جسته این دوره در جهان سرمایه داری بودند، نقطه اوج خود را پشت سر گذاشته اند و دیگر دارند درجا میزنند. من هیچ رگه ای در ایدئولوژی بورژوایی را، در حال تعرض که سهل است، در موقعیت استواری که امکان مقابله با مارکسیسم و کمونیسم کارگری را به آن بدهد نمی بینم. کمونیسم کارگری میتواند به قالب واقعی خودش برگردد، یعنی جریانی باشد که نقد میکند، تعرض میکند، و از جامعه نیرو میگیرد. جریانی که کارش تغییر جهان است و نه صرفا، مانند سالهای اخیر، دفع تعرض بورژوازی. در این شش هفت سال گذشته ما توانستیم سنگرهایی را نگاه داریم. الان زمان آن رسیده است که بلند شویم و پیشروی کنیم. چه بسا چند گام آنطرف تر باز هم مجبور بشویم بایستیم و موقعیت بدست آمده را حفظ کنیم. اما قدر مسلم اینست که زمان پیشروی رسیده است.

کار کمونیستی، کار مستقیما کمونیستی، این عبارت کلیدی این دوره است. اما، بدنبال این شاید باید یک تبصره هم اضافه کنم که نفس لازم شدنش خیلی دردناک است. راستش میترسم وقتی من از اهمیت حیاتی کار کمونیستی مستقیم حرف میزنم، باز کسی بلند شود و این تعبیر را از حرف من بدهد که گویا برای کارهای دیگر، کار در فدراسیون شوراهای پناهندگان، کار با کمیته های همبستگی کارگری، کار با کارگر امروز و غیره دیگر اولویت قائل نشده ام. باید از قبل بگویم خیر، معنی این حرف این نیست. بارها تکرار کرده ایم که توانایی کمونیستها در سازمان دادن و هدایت کردن و تاثیر گذاشتن بر طیف وسیعی از مبارزات و کمپین هایی از این دست، دقیقا ناشی از کمونیست بودن و کار کمونیستی کردنشان است. کمونیست دقیقا بخاطر اینکه کمونیست است و در میان کارگران حرف کمونیستی میزند و کار کمونیستی میکند، بخاطر اینکه تمام توان فکری و عملی و تشکیلاتی جنبش کمونیستی کارگری را پشتوانه خود دارد، در سایر جنبشها و سایر ابعاد مبارزه اجتماعی نفوذ پیدا میکند. کمونیستها تنها بعنوان رهبرانی که به رادیکالیسم و سوسیالیسم و نقد رادیکال جامعه و جنبشهای جاری شناخته شده اند، در اتحادیه و یا کمپین ها و جبهه های مبارزه آزادیخواهانه اعتبار و نفوذ کسب میکنند و

این با توجه به فضای حاکم بر جامعه و بر کل جنبش سوسیالیستی به یک اعتبار چندان اجتناب پذیر نبود. بنظر من تعرض وسیعی که به کمونیسم و اندیشه مارکسیستی در جریان بود چنان صورت مساله را عوض کرده بود که جریانی که میخواست مستقل از تناسب قوا و کشمکش نظری بیرونی، اعتقادات درونی خود را صرفا برای خود تکرار کند و به همان اشکال به کار سابق خود ادامه دهد، به یک فرقه مذهبی شبیه تر میشد. بنظر من اینکه خیلی ها در چنان شرایطی از نظر فکری و انتقادی خاموش تر شوند و خود را از نظر "پراتیکی" از منگنه درآورند و به خدمتگذاری در جنبشهای بالفعل و متنوع مشغول شوند، عکس العملی بسیار طبیعی و قابل درک بود. قابل درک، اما نه قابل تائید. بهرحال صحبت امروز من اینست که آن دوره دیگر تمام شده است.

هدف من از این بحث بهرحال جلب توجه کنگره به این سوال است که آیا حزب ما میتواند پرچمدار ختم کردن این دوره برزخ برای چپ، لااقل بخشی از آن که ما میتوانیم بر آن تاثیر بگذاریم، باشد؟ این سوال بازی است. بنظر من میتوانیم. موقعیت سیاسی ایدئولوژیکی ابژکتیو ما در چپ ایران، و در چپ سایر کشورها تا آن حد که با ما آشناست، یک موقعیت سالم و سرافرازانه بوده است. موقعیت مثبتی بوده است. شخصا با علم به این واقعیت، چندان نگران تاثیرات منفی و متشتت کننده ای که این دوره برزخ بر وضعیت حزبی و پراتیک حزبی ما میگذاشت نبودم. بنظر من نمیشد در آن دوره کاملا و مطلقا خلاف جریان یک واقعیت عظیم تاریخی حرکت کرد. نمیشد از بسیاری از این تاثیرات اجتناب کرد. میشد سنگرهای اصلی را نگاه داشت و خود را برای موج برگشت آماده کرد، کاری که ما کردیم. اما نمیشد اشکال خاصی از مبارزه فکری و عملی را به خیل وسیع کسانی که دقیقا بدلیل اوضاع جهان در متمر ثمر بودن آنها تردید کرده بودند تحمیل کرد. کار مستقیما کمونیستی، چه بسا برای کسانی که حتی ضرورت آنرا بخاطر داشتند، در متن این دوره خاص احتمالا "فرقه ای و بی ثمر" جلوه میکرد. حکم ما راجع به میشد و نمیشدها در دوره قبل هرچه باشد، حرف من اینست که آن دوره دیگر تمام شده است. این کارها فرقه ای و بی ثمر نیست.

این یک جنبش است و انسانهای مختلف با ظرفیت ها و پیشینه ها و قلمروهای تخصصی مختلف در آن شرکت دارند. بنظر من همه کسانی که میتوانند، بدون صرف انرژی هرکولی، در سازمانیابی هسته اصلی فعالیت مستقیم کمونیستی در عرصه های مختلف نقش بعهده بگیرند، باید حتما چنین کنند. بحث من این نیست که همه باید موظف شوند فعالیت خاصی را از این پس انجام بدهند، یا در واقع مانند نماز "بجا بیاورند". این وظیفه حزب است که توجه لازم را به این مبذول کنند تا نیروهای یک چنین فعالیتی

آنچه من بعنوان یک شرکت کننده دوست دارم این کنگره با آن تداعی و معنی بشود، برجسته شدن کارآکر کمونیستی حزب است. میخواهم بعدا اینطور گفته شود که در این کنگره، کار کمونیستی، نقشه ها و پروژه های کمونیستی و افکندن پرتو کمونیستی بر طیف وسیع فعالیتهای ما جایگاه خود را بازیافت. امیدوارم کنگره به این سمت برود و این تمایل من مشابه خواست خیلی رفقای دیگر باشد. بحث من بر سر صدور رهنمود و ابلاغیه و قرار خاصی نیست. بلکه توجه اثباتی خود کادرهای این حزب را میخواهم...

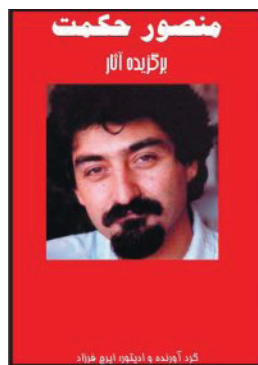
ما حزبی هستیم که همه چیزمان، اعتقاداتمان، سابقه مان و سیاستهایمان، به ما میگوید باید در موضع تعرض باشیم. حزبی که نمایندگانش در این کنگره حضور یافته اند، هیچ بدهکاری سیاسی و عقیدتی ای به هیچکس در هیچ گوشه دنیا ندارد. این یک جریان سرافراز است که امروز به شهادت همین کنگره، در پایان دوره ای که دوره "مرگ کمونیسم" نامیده بودندش، زنده بودن کمونیسم کارگری را اعلام میکند و آغاز یک دوره تعرض کمونیستی کارگری به نظام کهنه و آبروباخته سرمایه داری را فراخوان میدهد. این کنگره باید کنگره این فراخوان باشد.

منشاء اثر میشوند. کار کمونیستی و هویت کمونیستی نه فقط آلترناتیو ابراز وجود در سایر قلمروهای مبارزه اجتماعی نیست، بلکه برای یک کمونیست شرط لازم موفقیت در این عرصه هاست. اگر کمونیست بخواهد در اتحادیه نقش بازی کند باید بعنوان کمونیست نقش بازی کند، وگرنه یونیونیست از ما بهتر زیاد پیدا میشود. کارگران دقیقا چون فکر میکنند کمونیستها کمونیستند و پاسخ دارند جلب آنها میشوند. اتفاقا بنظر من لازم است فعالیت ما در عرصه های دیگر به مراتب تشدید شود چون قرار است بعنوان کمونیست، و نه فعال ساده همان عرصه ها، در آنها شرکت کنیم. مبارزه کردن در اشکال و عرصه های مختلف هیچگاه با داشتن یک ایدئولوژی و هدف اساسی، یک درک روشن از مبارزه طبقاتی و یک تعلق عمیق به جنبش و حزب کمونیستی کارگری تناقض نداشته و ندارد. بنابراین این برداشت که تاکید به کار کمونیستی فراخوانی به کاهش فعالیتهای متنوع جانبی حزب است، بیش از حد مکانیکی و ناموجه است. آدم باید بتواند هم دوچرخه سواری کند و هم سوت بزند! لازم نیست کسی برای سوت زدن از دوچرخه پیاده بشود! جنبش ما هم دقیقا فقط به همت آدمهایی میتواند پیش برود که بتوانند زنده و متنوع کار کنند، کسانی که بتوانند سوار بر دوچرخه سوت بزنند! کمونیست باشند و در اتحادیه ها فعالیت کنند، کمونیست باشند و جلوی صف هر مبارزه جاری علیه تبعیض و محرومیت قرار بگیرند....

بهرحال همانطور که گفتیم کمرنگ شدن کار کمونیستی به معنی اخص کلمه، و رضایت دادن و جاخوش کردن فعال کمونیست در موقعیت فعال جنبشها و کمپین های متنوع، تصادفی نبود، محصول یک دوره خاص بود که اکنون دارد تمام میشود. اما ادامه آنچه که در متن دوره قبل قابل توضیح و قابل درک محسوب میشد در دوره آتی، در دوره ای که به آن پا میگذاریم، دیگر ناموجه و نابخشودنی خواهد بود.

تا آنجا که به افراد و تعمق ها و بازبینی هایشان در دوره گذشته مربوط میشود، باید گفت فرصت طولانی ای برای نگرش مجدد به خویش و به زندگی و به سیاست و به نقش خویش در مبارزه اجتماعی وجود داشته است. دیگر زمان آن رسیده است که محصولات این تعمقها و تعیین تکلیفها را شاهد باشیم. برای آنها که در این میدان اند، جهت حرکت روشن است. راه برای فعالیت فشرده کمونیستی، بدون حاشیه روی، بدون تخفیف، باز است. موانع دیروز، شرایط دیروز و فشارهای دیروز، دیگر دارند از سر راه ما محو میشوند. اگر کاری بود که دیروز به حکم شرایط نمیشد کرد، امروز دیگر امکان پذیر است. اگر در متن هجوم عظیم سیاسی و تبلیغاتی به کمونیسم در دوره قبل این توقع که فعالین حزب محافل خواندن ماتیفست کمونیست و کاپیتال ایجاد کنند و گسترش بدهند دور از ذهن بنظر میرسید، امروز دیگر چنین نیست.

## دانلود کنید



## زیر حجاب اختناق

قرار است ایران را در روندی تدریجی و بدور از آشوب و انقلاب وارد جمهوری اسلامی دوم کنند. و این آن «جامعه مدنی» است که به زعم حجره دار نمازخوان بازار و پسران خارج درس خوانده اش، مردم ایران یک قرن است آرزو و استحقاقش را دارند. ایران از قرار در این مسیر افتاده است.

اما در پس این معرکه، تاریخ واقعی در جهت دیگری سیر میکند. باید فراتر را نگاه کرد. گوش را باید به زمین چسباند و لرزش بنیادهای این نظم ارتجاعی را حس کرد. جدال جاری در جامعه ایران مقابله اسلام قساوت و اسلام تساهل نیست، جدال ولایت فقیه و قانون نیست، بلکه جدال آزادیخواهی با استبداد و ارتجاع و اسلام در همه اشکال آن است. در سیر تحولی که در پیش است شخصیت‌های جلوی صحنه امروز به سرعت بی ربط و محو خواهند شد. در مقابل ارتجاع اسلامی نه خرده اصلاح طلبان امروز، بلکه صف کمونیسم و آزادیخواهی و مساوات طلبی کارگری، صف سکولاریسم پیگیر و ضد مذهب، صف مدرنیسم و صف رهایی بی چون و چرای زن را خواهیم یافت. اینها تمایلات واقعی اکثریت عظیم مردم ایران است که امروز زیر حجاب اختناق پنهان است و میرود که آینده سیاسی ایران را بسازد.

بار اول در نشریه ایسکرا شماره ۳  
۱۴ فروردین ۱۳۷۷ - ۴ آوریل ۱۹۹۸ انتشار یافت.

استبداد و خفقان، جبراً نمایی وارونه و مخدوش از حقایق سیاسی جامعه ترسیم میکند. همیشه سقوط رژیم‌های دیکتاتوری عاقبتی جز آنکه ناظران سیاسی بر مبنای مشاهدات پیشین انتظار کشیده اند ببار آورده است. کاملاً قابل فهم است که چگونه در یک فضای مختنق ماهیت و توان و برنامه نیروها و احزاب سیاسی، توازن قوای میان نیروهای اجتماعی، جهت و شتاب روند های سیاسی و از همه مهم تر تمایلات سیاسی و اجتماعی واقعی خود مردم و طبقات مختلف اجتماعی بدرستی بروز پیدا نمیکند و منعکس نمیشود. ایران تحت سلطه رژیم اسلامی نمونه زنده یک محیط سیاسی خفه با سیمای سیاسی مخدوش و روندهای تاریخساز پنهان و پوشیده است. با حساب نموده‌ها، شخصیت‌های سیاسی حال و آینده ایران را باید در میان خاتمی‌ها و یزدی‌ها و سروش‌ها جستجو کرد، ظاهراً کارگر و کمونیست نیرویی در مرکز صحنه سیاسی نیست، ظاهراً سرنوشت آینده ایران را لبخند خاتمی و مزاج خامنه‌ای قرار است رقم بزند، ظاهراً مباحثات آینده ساز در ایران همان نشخوار چند باره مقولات انقلاب مشروطیت و روایات آخوندیزه شده از خواست «عدالتخانه» است که زیر تیتراژ «جامعه مدنی» صفحات نشریات ظاهراً «دینفود» محافل ظاهراً «دگراندیش» پیرامون خود رژیم را انباشته است. خبرنگاران و خبرنگاران، شرق شناسان، متخصصین دول غربی، احزاب ملی و میهنی، گروه‌ها و دستجات جهان سومی و شرقزده‌ای که برای دوره‌ای بدلانی خارج از اراده خویش دچار عارضه خود کمونیست پنداری شده بودند، همه با اشتیاق به این صحنه آشفته و این تصویر معوج خیره شده‌اند و باور و نظر و الهامشان را از آن میگیرند. اگر اینها را باور کنیم، ایران در آستانه یک رستگاری اسلامی دیگر است. آخوندهای اهلی، با اسلامی معطر به گلاب مدرنیته، با دگراندیشانی به اندازه کافی مسلمان و مسلماناتی به اندازه کافی دگر اندیش، با قانونی ملهم از فقه و فقهی تابع قانون،

# درباره آزادی بیان

مصاحبه با رادیو انترناسیونال استکهلم

رادیو انترناسیونال: در جریان هستید که بدنبال گسترش آکسیونهای جریانات اپوزیسیون از جمله حزب کمونیست کارگری در خارج کشور علیه سران رژیم اسلامی ایران، بحث حول آزادی بیان بین سازمانهای سیاسی، قطبی شده. ممکن است نظر حزب کمونیست کارگری در مورد آزادی بیان را بیشتر برای شنوندگان توضیح بدهید؟

**منصور حکمت:** بگذارید یک نکته راجع به همین بحث مشخص بگویم، خیلی جالب است که بحث آزادی بیان باب شده باشد، منتها آرزو میکردم بحث بر سر آزادی بیان مردم باشد؛ آزادی بیان ما و کسانی که تحت سرکوبند و دارند با این رژیم مبارزه میکنند. جالب است که بحث جدید آزادی بیان، راجع به آزادی بیان رژیم در خارج است! به این برمیگردم. امروز خوشبختانه رسم است که همه از آزادی بی قید و شرط بیان دفاع بکنند. بیست سال پیش، فکر میکنم اولین جریان و حزب سیاسی که مقوله آزادی بی قید و شرط بیان و آزادیهای بی قید و شرط سیاسی را در برنامه اش گنجانند و در جامعه ایران مطرح کرد اتحاد مبارزان کمونیست بود. تصور نمیکند در تاریخ صد ساله اخیر، از انقلاب مشروطیت تا امروز، هیچ حزب سیاسی، خواست آزادی بی قید و شرط و نامحدود بیان و آزادیهای بی قید و شرط و نامحدود سیاسی را مطرح کرده باشد. وقتی ما این را مطرح کردیم خیلی کفرآلود تلقی میشد. چون آن موقع فرمول انقلابی چپ رادیکال این بود: آزادی برای خلق، سرکوب برای ضد خلق.

یادم هست در یک نوشته با چریکهای فدائی این بحث را داشتیم که بی قید و شرط بودن آزادی بیان، شرط حمایت از آزادی پانین در مقابل بالاست. هر نوع قید و شرطی روی آزادی بیان و آزادی ابراز وجود سیاسی، ایزاری است برای اینکه قدرت فائقه در جامعه از مجرای آن تبصره، آزادی عده ای را در جامعه، در پانین، محدود کند. تبصره گذاشتن روی آزادی در هر سیستمی به ضرر پانین و به نفع بالاست. خوشبختانه آن دوره گذشته، الان همه متقاعدند که آزادی بی قید و شرط بیان باید وجود داشته باشد. این البته پیشرفتی است. آن موقع به ما میگفتند آزادی بی قید و شرط بیان به معنی دفاع شما، برای مثال، از نشریه «میزان» مهندس بازرگان است، که حزب الله میخواست ببندد. بهرحال اوضاع فرق کرده.

در مورد خود مقوله آزادی بیان، این یک جزء لاینجزای برنامه حزب کمونیست کارگری است، نه فقط آزادی بیان به معنی یک خواست سیاسی بلکه هر نوع ابراز وجود معنوی و اجتماعی انسان. برنامه ما معتقد است جلو حرف زدن و ابراز وجود هیچکس را نمیشود تحت فرمولبندیهای نظیر اهانت به عفت عمومی، اهانت به شعائر ملی، تضعیف اقتصاد جنگی و غیره گرفت. اینها همه ابعادی از آزادی بیان هستند که برنامه ما به تفصیل بحث کرده است. بعضی فکر میکنند چون بحث آزادی بیان است، این مربوط به صنف نویسندگان است، چون آنها هستند که ظاهراً چیزهایی را «بیان» میکنند. بخاطر اینکه بیان را به گفتار و نوشتار محدود می بینند، میگویند آزادی بیان، آزادی سخنوران و نویسندگان محسوب میشود. در نتیجه هر جا بخواهند نشان بدهند آزادی بیان

نقض شده، به سراغ نویسندگان میروند که برای مثال رمانش سانسور شده، که البته خود این کار بدی است. اما آزادی بیان، آزادی ابراز وجود است. معادل *freedom of expression*، یعنی آزادی اینکه خودت را به هر شیوه ای که میخواهی بیان کنی (از جمله) به شیوه های هنری. الان در آمریکا بحث است که آیا میشود جلوی سوزاندن پرچم آمریکا را بگیرند یا نه. بحث مقابل که تا این لحظه نگذاشته جلوی این کار را بگیرند اینست که این جزء آزادی بیان است. آن کس با سوزاندن پرچم آمریکا میخواهد احساسی را نمایش بدهد و این حق هر کسی است. آزادی بیان به این ترتیب فقط آزادی گفتار نیست، آزادی ابراز وجود سیاسی آدمهاست و در درجه اول تضمینی است که پانین جامعه از بالا گرفته که فعالیت انسان از دست اندازی بالا مصون باشد. مصون از دست اندازی قدرت فائقه در جامعه اعم از دولت، یا برای مثال در چارچوب دانشگاهی، دانشگاه بخواهد روی استادی سانسور بگذارد، یا کارفرما بخواهد روی کارگر و فعالیتهاش سانسور بگذارد. حکم آزادی بیان تضمین آزاد بودن پانین برای به نمایش گذاشتن احساس و نظر و دیدگاه خود و مطلع کردن بقیه از آنست به هر شیوه و هر مدیوم. متأسفانه این بحث آنچنانکه شما گفتید الان ظاهراً برعکس شده.

رادیو انترناسیونال: شنونده ای نظرتان را درباره گفته ولتر پرسیده که «حاضریم جانم را بدهم تا مخالف حرفش را بزنند»

**منصور حکمت:** من اتفاقاً به همین نکته در نوشته کوتاهی در ایسکرای ۵ اشاره کرده ام. میدانم ولتر این را گفته و من هم حاضریم جانم را بدهم که جامعه ای باشد در آن همه بتوانند حرفشان را بزنند. ولی اگر فرمولبندی این باشد که آیا حاضرید جانتان را بدهید تا لاجوردی، سروش، مهاجرانی، خاتمی و خامنه ای بتوانند حرفشان را در خارج آزادانه بزنند؟ میگویم دارید از یک فرمالیسم کلامی استفاده میکنید تا یک تعرض سیاسی ارتجاعی به آزادی بیان واقعی مردم را ببوشانید. حرف زدن سروش، خاتمی، مهاجرانی، خامنه ای، لاجوردی در اروپایی که آزادی بیان تضمین شده است، به این معنی است که اینها تریبون از دولت میگیرند، حرفشان را میزنند، حال اگر من هم بیایم با شیپوری، ترومپتی، ساکسیفونی، چیزی، آنقدر صدای ناهنجار در بیابانم کسی حرف اینها را نشنود، من آزادی بیان اینها را نقض نکرده ام، دارم آزادی بیان خودم را ابراز میکنم. من نه فقط حاضر نیستم جانم را بدهم که لاجوردی حرفش را بزند بلکه دارم مبارزه میکنم و حاضریم جانم را بدهم که لاجوردی دیگر هیچوقت نتواند حرف بزند. من سعی میکنم هر نوع ابراز وجود سیاسی را از اسلام سیاسی بگیرم. این را عین آزادیخواهی خودم میدانم. فکر میکنم همه ما همینطوریم، من کمونیست شده ام که سعی کنم چیزهایی در این جامعه برای همیشه ساکت بشود و بشریت آنها را پشت سر بگذارد. معلوم است که حاضر نیستم جانم را بدهم اینها حرف بزنند.

**شنونده:**...سوال اولم در رابطه با آزادی بیان است موقعی که میگوئیم بدون قید و شرط دیگر باید همه گیر باشد. در برنامه اول حزب کمونیست ایران آمده بود که آزادی بدون قید و شرط، ولی مشخص کرده بود که مثلاً برای سلطنت طلبها و امثال اینها نباشد، این خودش شرط است. دوم اینکه امروز در همین رادیو، اکثریت هم صحبت کرد. آیا این نشانه توهم به اکثریت است یا اینکه در فکر وحدتی در آینده میباشید، چون موقعی که جریانهایی مثلاً در کردستان با هم بنشینند، فوراً حزب کمونیست کارگری در تمام نشریات همه را زیر سوال میبرید، آیا این امروز چه علتی دارد؟

رادیو انترناسیونال: عنوان میشود که آزادی بیان شما، نوع حرف زدن شما به مقدسات عده ای بر میخورد. این مقدسات باید محترم شمرده شوند، خواه مقدسات ملی، خواه مذهبی و خواه اخلاقی باشد. آیا به چنین چیزی قائل هستید؟ اما قبل از جواب، به سوال شنونده دیگری توجه کنید:

**شنونده ...** آیا همیشه گرایشات مخالف در وجود امثال لاجوردی تبلور پیدا میکند؟ شما به مسائل بعد از انقلاب اکتبر و سرکوب گرایشات مختلف توسط بلشویکها توجه کنید؛ همه اینها لاجوردی ها بودند؟ چه تضمینی وجود دارد که من بخاطر هر نظرم بعنوان یک گرایش بورژوازی توسط شما سرکوب نشوم؟

**منصور حکمت:** راجع به سوال خودتان و بحث مقدسات، من ابا هیچ مقدساتی را دلیل کافی نمیدانم برای اینکه جلوی حرف زدن کسی گرفته شود. جلوی اینکه کسی حرف و نظرش را با جامعه در میان بگذارد. این ابا مجاز نیست، تعریف مقدسات برای جامعه، ابزار کنترل و سرکوب جامعه است. بنظر من سخن گفتن و نقد کردن هیچ چیزی نمیتواند ممانعی داشته باشد هر قدر هم برای کسانی مقدس باشد، وگرنه جامعه جلو نمیرود. در برنامه حزب کمونیست کارگری گفته ایم آزادی انتقاد بدون قید و شرط، آزادی نقد و محدود نبودن به تمایلات و اخلاقیات طرف مقابل. این ابزارها همیشه از بالا به سمت پایین اعمال میشود. کسی که برای مثال میگوید عفت عمومی جریحه دار شد، منافع اجتماعی اقتصادی خودش را در چارچوب بحث عفت عمومی پوشانده و وقتی به شما میگوید عفت عمومی را جریحه دار کرده اید، دارد با یک گرایش تغییر دهنده در جامعه مقابله میکند. این گوشه ای است از کنترل مردم و کنترل جامعه.

در مورد حرف دوست شنونده که آیا همه مخالفان ما لاجوردیها هستند، نه ما این را گفته ام نه من اینطور فکر میکنم. راجع به اینکه ایشان تضمین میخواهند که سرکوب نشوند، من میگویم این تضمین را باید از کسانی خواست که سرکوب میکنند. من اگر ایشان را در صف مقدم مبارزه با جمهوری اسلامی، که سمبل سرکوب مردم است، ببینم، اگر ایشان را ببینم به سرکوب کمونیستها، به سرکوب اعتراضات کارگری، به سرکوب زن در آن جامعه اعتراض میکنند، نه اینکه در خانه خودش، بلکه مثل یک حزب سیاسی، طبعاً به او حق میدهم هزار و یک ایراد هم بگیرد. ولی شما شاهد یک قطب بندی در خارج کشور هستید که طرفداران یک حکومت، حکومت جمهوری اسلامی که همان آقای مهاجرانی، وزیر کابینه و عضو قوه مجریه اش است و در آن من و شما و دوست شنونده مان بیهقوق هستیم، رژیمی که از ترس ترورش، باید هنوز اینجا هم مواظب خودمان باشیم، طرفداران قوه مجریه آن حکومت، بحث آزادی بیان را به زمین اپوزیسیون جمهوری اسلامی می آورند. طوری که گویا آنها مقداری آزادی بیان از ما طلبکارند! این دیگر عوامفریبی است. دوست من، حرفی ندارم، بنشینیم راجع به تجربه شوروی حرف بزنیم، من هیچوقت پروسویت نبوده ام. احتمالاً بیشتر کسانی که باید بنشینند و بحث کنند که چی شد در شوروی اینطور شد از دوستان خود این رفیقمان هستند. من پروجین نبوده ام، اما بنشینیم راجع به چین حرف بزنیم. من خودم نظر دارم. بحث من اینست تضمینی که شما از کمونیستها میخواهید برای اینکه آیا آزادی بعد از یک انقلاب کمونیستی چه حدود و ثغوری خواهد داشت، در اندیشه کمونیستهاست نسبت به جامعه، رابطه شان با مناسبات مالکیت، از بین بردن دلایل انقیاد و اختناق و وجود دولت و از بین بردن طبقات ستمگر و ستمکش، اینها تضمین کمونیسم است برای آزادی، نه

**منصور حکمت:** در برنامه ما که قید و شرط برای آزادی بیان و آزادی سیاسی نیست. در برنامه حزب کمونیست هم، که آنهم در دوره ما نوشته شد و ما طرح آنرا نوشتیم، قید و شرط روی آزادی بیان و آزادی سیاسی نبود. روی تشکل بود. بحث بر سر این بود که آیا جامعه، متشکل شدن احزابی را تحمل میکند که آگاهانه، عامدانه و با اعلام رسمی خودشان، احزابی راسیست و فاشیست هستند. که این بنظر بحث بازی برای هر جامعه است. هر جامعه میتواند تشخیص بدهد آیا اجازه متشکل شدن و مقر و دفتر داشتن به سازمانی را که علناً و رسماً جزء ایدئولوژیست هست و به آن میباید که برای مثال ضد زن، ضد کرد یا ضد سیاه پوستهاست، مجاز میداند یا نه. این بیشتر یک سوال تاکتیکی است تا پرنسیپی. تشکل با بیان فرق میکند. اگر عده ای با هدف آزار رساندن، برای مثال، به اقلیتی در جامعه سازمانی درست کنند، حتماً باید قانونی وجود داشته باشد که دامنه عمل این سازمان را کنترل کند. ولی آزادی بیان بنا به تعریف آزادی ای است که شما از آن طریق نظر و احساسات آن را و حتی راسیستی ترین حرفتان و هر چیزی را بیان میکنید بدون اینکه تماس فیزیکی و حضور مادی در زندگی بقیه داشته باشید، بقیه میتوانند بیان شما را تماشا کنند یا بشنوند و رد شوند. شما تعرض بیشتری از آن نمیکنید. بیان به این معنی میتواند مصون باشد. حتی زشت ترین نظرات، باید بیانش آزاد باشد چون چیزی که امروز بنظر شما زشت میآید، طرف لابد معتقد است درست است و باید به کرسی بنشانند و شما نمیتوانید قیل از پروسه ای که در آن حقیقت کشف میشود یکطرفه اعلام کنید حقیقت این است و فقط کسانی که این را میگویند میتوانند آزادی داشته باشند. آزادی بیان، آزادی زحمت ترین، ناهنجارترین و ناگوارترین بیانهاست. این شاخص آزادی بیان است. در نتیجه بنظر من هیچ حدود و ثغوری نباید داشته باشد. حتی حدود و ثغوری که الان برای مثال در آمریکا برای کنترل پورنوگرافی تحت عنوان عفت عمومی را جریحه دار کردن هست، یک حدود و ثغور نسبتاً رسمی بر آزادی بیان است که کسانی که در کار پورنوگرافی هستند همیشه با آن بحث اساسی دارند یا برای مثال آزادی بیان ژورنالیستهای فرانسوی و آمریکایی و انگلیسی در جنگ خلیج، جنگ آمریکا و عراق، بشدت در چارچوب منفعت ملی و منفعت جنگی محدود شد که سروصدای خیلی هایشان را در آورد. بنظر من حدود و ثغوری نباید باشد.

راجع به نکته دوم، آیا حالا که ما با کسان دیگری در اپوزیسیون حرف زده ایم میخواهیم با آنها وحدت کنیم یا نه. تا آنجا که به حزب کمونیست کارگری مربوط میشود، خیر ما قصد وحدت با سازمانهایی که ایشان اسم بردند نداریم. ولی زیر هر سقفی با هر کسی ظاهر میشویم. فکر میکنیم هر جایی که عده ای حرف میزنند و عده ای گوش می دهند ما هم میتوانیم حضور داشته باشیم. شخصاً راجع به حضور، (فکر کنم منظورشان حضور کومه له در پارلمان کرد است) بنظر من مهم این است آنجا چه چیزی گفته اند. نفس اینکه سازمانی جانی برود حرفش را بزند ایرادی ندارد - یک جاهانی ایراد دارد که میشود بطور عملی نشان داد این به ضرر جنبش تمام میشود - ولی بیشتر این مهم است آنجا چه گفته اند؛ آیا نسبت به آن مرجعی که در آن شرکت کرده اند توهم ایجاد کرده اند یا علیه آن مبارزه کرده اند. این چیزی است که باید بطور کنکرت دید. من شخصاً به کسی بخاطر صرف ظاهر شدن پشت یک تریبون، دور یک میزگرد یا در یک ساختمان با احزابی کاملاً مخالف خودش ایرادی نمی بینم. اصلاً قرار است تبلیغات و پروپاگاندا در مقابل تبلیغات دشمن باشد و اگر دشمنی در سنگری حرف میزند باید رفت و در مقابلش ظاهر شد و حرف خود را زد. شخصاً مشکلی با این قضیه ندارم.

اند. این «اکثریت» که یک دوره با رژیم همکاری کرده، و این رژیم بوده که آنها را نخواسته و بیرون کرده، حالا باز یک در باغ سبزی دیده، چنین سازمانی، قطعنامه صادر کرده و روشن ترین قربانیان خشونت را، از خشونت علیه رژیم در خارج کشور برحذر کرده است! من فکر میکنم میخندند. فقط به این خاطر که ما به زبان مهجور فارسی حرف میزنیم و ادبیاتمان با خط مهجور فارسی نوشته میشود و دنیا از آن تاثیر نمیپذیرد و خبر ندارد، میتوانیم در این دنیای مالیخولیایی زندگی کنیم. وگرنه همه به این میخندند. این مردمند که تحت خشونت جمهوری اسلامی اند، این اپوزیسیون است که زیر خشونت جمهوری اسلامی است. بهترین رفقای ما را زده اند، رهبران کارگری آن مملکت را کشتار کرده اند، بهترین کسان جنبش دانشجویی را کشتار کرده اند، عزیزترین فعالین آزادیخواه دوران شاه را اینها از روی لیست شاه و حتی وسیعتر از آن زده اند. بیایید کلاه خودتان را قاضی کنید، زشت نیست یک سازمان سیاسی اطلاعیه بدهد و حزب کمونیست کارگری را از خشونت علیه جمهوری اسلامی برحذر بدارد؟ من این مالیخولیا را درک نمیکنم، نه، به یک معنی درک میکنم. یعنی میتوانم به اعداد خیلی کوچک و به حقایق خیلی زیاد فکر کنم ولی نمیتوانم درک کنم چطور یک آدم واقعی به این درجه و به آن ابعاد کوچک تنزل میکند.

**شنونده دیگر ...** سوالم از آقای منصور حکمت اینست که در یک حکومت آینده کارگری آیا افرادی مثل فرخ نگهدار باید محاکمه بشوند یا نه؟ یعنی تمام باند اکثریت؟

**منصور حکمت:** در مورد محاکمه آدمها، بنظر من هر کسی در دنیا ممکن است محاکمه بشود، اگر پرونده مشخص با ادله کافی علیه اش باشد. اتهام گروهی به کسی نمیشود زد. افراد سازمانهای سیاسی را نمیشود بر مبنای تاکتیکهای سیاسی آن سازمانها محاکمه کرد. شما اگر از آدم بخصوصی شکایت کنید و ادله کافی به مرجع ذیصلاحی بدهید لابد باید پیگیری کند و تازه باید دادگاه ببیند اتهامات شما تایید میشوند یا نه. من بعنوان شخص لابد از خیلی کسان نارضایتی دارم و حتما به توجه مراجع صالحه میرسانم. در حکومت کارگری حتما آدمها باید مسئولیت اعمالشان را بر عهده بگیرند. ولی در لحن صحبت دوستان تهییجی بود که اتفاقا اگر صحبت از عدالت باشد من فکر میکنم دیگر این تهییج را نباید داشته باشیم. عدالت یعنی اینکه هر کس مسئول کاری باشد که خودش کرده است.

**رادیو انترناسیونال:** سوال دیگری شده که آیا حمله به عوامل جمهوری اسلامی در خارج کشور، نقض آزادی بیان آنها نیست؟

**منصور حکمت:** حمله البته کلمه وسیعی است. حمله ممکن است مخالف قوانین آن کشور باشد. نمیشود کسی را زد و زخمی کرد، ممکن است چیزی مخالف آزادی بیان نباشد ولی غیرقانونی باشد، با سلامت جسمی شهروندان آن کشور در تناقض باشد. ولی اعتراض از پهلو، اعتراض پانین به پانین، اعتراض شهروند به شهروند، اعتراض بخش خصوصی به بخش خصوصی، نقض آزادی بیان نیست. اگر یک نفر بیاید دم خانه ما چهارپایه بگذارد و شروع کند اهانت کردن که برای مثال زن عقلش کمتر است، سیاهها کثیف اند، ایرانیها فلان جورند و یک سری حرفهای تبعیض آمیز و تحریک آمیز بزنند، من ممکن است یک شیپور بر دارم و چنان با صدای بلند بزنم که کسی حرف او را نشنود. من آزادی بیان طرف را نقض نکرده ام، ممانعت کرده ام از زدن آن حرفهای مشخص در آن معبر معین در آن روز و ساعت معین. این کار حق من است. این آزادی

اخلاق شخصی من. شما ممکن است فکر کنید فلاتی حتما آدم جاه طلبی است یا ممکن است فردا به دوستش زور بگوید. قرار نیست در جامعه به این معیارها اعتماد بکنیم. مگر شما خاتمی را بهتر از کمونیستها میشناسید؟ یا حاضرید به وجدان مهاجرانی بهتر قسم بخورید تا مسئول حزب کمونیست کارگری ایران در خارج کشور؟ نه. شما باید جامعه ای را تصور کنید که در آن زور معنی پیدا نمیکند، که پانین رها شده و میتواند از خودش دفاع کند و چیزی به اسم بالا و پانین مورد پیدا نمیکند. کمونیستها «به شرط چاقو» و «بیا به من اعتماد کن» و «ببین چقدر آدم نجیبی هستم»، بحث آزادی را مطرح نمیکنند. ما که دنبال رای در انتخابات نگشته ایم. ما میگوئیم بیایید بنیاد جامعه، که بر مبنای استثمار و ظلم است، را زیر و رو کنیم، هر چقدر من و شما آدمهای بدی باشیم ولی در جامعه ای که دیگر طبقاتی وجود ندارند و من مجبور نیستم برای شما کار کنم تا نان شبم را بگیرم و در نتیجه مجبور باشم به حرف شما گوش کنم و اگر اعتراض کردم شما قشون بیاورید و مرا سرکوب کنید، آنوقت در همچنین جامعه ای همه آدمها آزادی دارند و تضمین آن هم نظام اجتماعی و رهائی پانین و بی پایه شدن پدیده دولت و انحلال ارتش است. یک رژیمی با سرکوب دینی، با سپاه پاسداران، با شکنجه و سنگسار سر کار است و هنوز هم دارد میکشد، طرفداران آن حکومت آمده اند در خارج کشور آزادی بیانشان را از یک جنبش سیاسی به اسم کمونیسم کارگری میخوانند که طرفدار انحلال ارتش، انحلال سازمانهای مخفی، آزادی بی قید و شرط سیاسی، برابری کامل زن و مرد، آزادی تشکل و اعتصاب است! فکر نمیکنید یک اتفاق مالیخولیایی این وسط افتاده؟ فکر نمیکنید یک چیز عجیبی دارد اتفاق میافتد؟ مثل اینست که، برای مثال، یکی از وزرای معتدل پینوشه بگوید آزادی بیان ما را مخالفان رژیم نقض کرده اند! یا فلان وزیر صنعت و تجارت هیتلر که یک ذره معتدل تر از او بوده، به جنبش ضد فاشیستی اعتراض کند که چه تضمینی دارم شما سر کار بیایید آزادی را رعایت کنید؟! آخر اینها همین الان در سرگوبگر ترین رژیمهای تاریخ نشسته اید و دستشان تا آرنج در خون است. معیارهای اخلاقی و شرفی که به خاتمی و مهاجرانی حاکم است با من و شما فرق ندارد. من و شما اگر روزی در آن حکومت بودیم، الان هوار میکشیدیم میگفتیم ما با اینها نیستیم، در این جنایت شریک نیستیم، بیایید اینها را سرنگون کنیم. حرفی که ما داریم میزنیم. حالا وزیر ارشاد اسلامی، یعنی وزیر سانسور جمهوری اسلامی، از من کمونیست در خارج کشور آزادی بیان طلبکار شده؟ فکر میکنم ابعاد اندازه گیری مساله را باید نگهداشت. زشت است این حرکت.

**رادیو انترناسیونال:** در رابطه با همین صحبتی که شما کردید، اطلاعیه ای در «کار» ۱۸۱ ارگان اکثریت، به امضای اکثریت، حزب دمکراتیک مردم ایران و جمهورخواهان ملی ایران درج شده که افشاگری ما علیه مهاجرانی و سروش را یک عمل خشونت آمیز و حمله شخصی تلقی کرده و آن را محکوم کرده اند. نظرتان چیست؟

**منصور حکمت:** من فکر میکنم قضیه تقریبا سوررنالیستی شده. یک مبارز ضد آپارتاید را بیاورید این صحنه را نشان بدهید، بگوئید: این روزنامه «اکثریت» است، آن جمهوری اسلامی است و اینها چپها و کمونیستها هستند. رژیم از اینها صد هزار نفری کشتار کرده، در آن مملکت زن حق ندارد حرف بزند و اخیرا معلوم شده که حتی راجع به نابرابری زنان هم نباید حرف زد. در آن مملکت زنان را به جرم عشق ورزی، به جرم اینکه به صاحب جنسی شان پشت کرده اند سنگسار میکنند. در آن مملکت قبر خیلی از آدمها معلوم نیست کجاست، خیلیها نمیدانند عزیزترین کسانشان کجا دفن شده

چیزی که بنظر من خیلی گویاست این است که خود طرفداران خاتمی در اپوزیسیون هیچ فرقی بین خودشان و این جناح قائل نیستند. مثلا اگر ما برویم به آقای مهاجرانی بگوئیم هو! آقای معروفی این را به خودش میگیرد و میگوید سرکوب شدم. یا برای مثال اگر ما به سروش اعتراض کنیم، یک نفر در سازمان باصطلاح چپی ناراحت میشود. یعنی حاضر نیستند بین خودشان و سروش، بین خودشان و مهاجرانی فرق بگذارند. این دیگر مشکل من نیست. ما علیه سروش تظاهرات کردیم نه علیه همفکران سروش در اپوزیسیون. هنوز کاری به اینها نداشته ایم. حتی اگر میگردیم حق داشتیم، ولی نکردیم. خط سیاسی ما این نیست که از فعالیت مخالفین رژیم ممانعت کنیم، حتی اگر این مخالفین رژیم شعارشان این باشد که باید با رژیم ساخت. ما سیاست پیکت کردن و ممانعت از تشکیل جلسات اینها را نداریم. آن بخشی که درست سوژه فعالیت و باصطلاح پیکت کردن و ممانعت کردن ماست، خود رژیمی ها هستند. چه رژیمی الان، چه رژیمی ای که تازه بازنشسته و منتظر خدمت شده. ما با دوربین روابط داخل جناحها را دنبال نمیکنیم که درست از همان لحظه که یک نفر مغضوب واقع شد، در آغوشش بگیریم و بگوئیم به اردوی انقلاب پیوسته. به من چه که آقای سروش چند وقت است به اپوزیسیون داخل کشوری رژیم و طرفدار یک جور حکومت دیگر اسلام تبدیل شده. این مشکل آقای سروش است با دوستان قدیمی اش. اینها با هم این حکومت را سر کار آورده اند. ولی اگر فرض کنید اکثریت برود جایی جلسه بگذارند، با اینکه موضعش با سروش فرقی ندارد، ما قرارهای فعلی سازمانمان بر این نیست که مزاحم اکثریت در تشکیل جلسه اش بشویم. ولی این معنی اش این نیست که نمی رویم در سالن، دست بلند نمیکنیم، حرفمان را نمیزنیم. همه این کارها را میکنیم. ولی میتوانند مطمئن باشند که حزب کمونیست کارگری قصد جلوگیری از برگزاری سازمانهای اپوزیسیون را ندارد. به هیچ وجه.

رادیو انترناسیونال: منصور حکمت متشکر از تاستان، اگر نکته پایانی ای دارید بفرمائید.

**منصور حکمت:** فقط میخوام از همه دوستانی که بحال اوضاع ایران و از یک موضع واقعا آزادیخواهانه دل میسوزانند، خواهش کنم و بخوام که به حزب کمونیست کارگری بپیوندند. این اوضاع اخیر دارد نشان میدهد کی کجا ایستاده. بعد از همه بحثها راجع به «دوران»، شوروی و چین، عصر نوین و نظم نوین جهانی، شیوه های تولید، پست-مدرنیسم و مدرنیسم و هرچی، بالاخره الان دارد روشن میشود چه کسانی علیه اسلام ارتجاعی عصر ما ایستاده اند، چه کسانی جلوی ناسیونالیسم ارتجاعی عصر ما ایستاده اند و بالاخره چه کسانی جلوی رژیم اسلامی ارتجاعی کنونی ایستاده اند. جای همه کسانی که دوست دارند در یک جامعه آزاد زندگی کنند و این را حق بشر میدانند، در حزب ماست. اسم ما حزب کمونیست کارگری است ولی درش بروی همه کسانی که میخواهند در صف این حزب برای این اهداف مبارزه کنند باز است و هر کسی که به این حزب بپیوندد از همان روز اول انگار سی سال است عضو این حزب بوده، همه حقوق دخالت در سرنوشت این حزب را دارد. فراخوانم به هر کسی که این روزها می بینم و یا حاضر است پنج دقیقه گوشش را به من قرض بدهد این است که بپیوندید به حزب ما.

منتشر شده در نشریه ایسکرا شماره ۷  
۲۲ خرداد ۱۳۷۷ - ۱۲ ژوئن ۱۹۹۸

بیان من است، به معنی expression، نه به معنی گفتار. آزادی نمایش دادن احساس و عواطف به جامعه است و اگر این باعث بشود که او نتواند حرفش را بزند، فبها از نظر من. آزادی بیان مصونیت در مقابل تعرض بلاست. این تمام بحث حقوقی آزادی بیان است. آزادی بیان فرمول دیگری برای سعه صدر و «حالا بگذار حرفش را بزند» و «نظر هر کسی محترم است» نیست. آزادی بیان بحثی حقوقی است درباره مصون بودن شهروند از تعرض مقامات، نهادها و کانونهای سیاسی است که قدرت را در دست دارند یا میتوانند از کانال قوانین در زندگی آدمها تاثیر بگذارند. مصون بودن در مقابل تعدی آنهاست. اگر دولت مربوطه بیايد دست این شخص را بگیرد و ببرد ممکن است آزادی بیان را نقض کرده و دادگاه به نفع او رای بدهد. ولی اگر من شیپور بزنم، داد بزنم و جمعیت را بسیج کنم هو اش کنند، عین آزادی بیاتم را ابراز کرده ام نه برعکس. آزادی بیان او وقتیکه اجازه اش را از پلیس گرفته تضمین شده است.

رادیو انترناسیونال: سوال مشابهی از آقای مصطفی مدنی شد بطور مشخص در مورد مهاجرانی، ایشان اعتقاد داشتند هرگونه آکسیون علیه گرایشی که در ایران دارد حال با زور، عقب نشینی، تمکین یا هرچیز، به درجه ای از مطالبات و آزادیهای مردم گردن میگذارد از نظر ایشان نادرست است. اما سوال آخرم از شما، آیا حزب کمونیست کارگری، این گونه آکسیونها، نظیر آکسیون آلمان علیه سروش یا استکھلم علیه مهاجرانی را ادامه خواهد داد و چگونه؟

**منصور حکمت:** اجازه بدهید راجع به صحبت آقای مدنی چیزی بگویم؛ من اگر جای مهاجرانی یا خاتمی باشم حتما تشکر میکنم از ایشان، حتما، چون چه دفاعی از این بهتر که یکی بیاید بگوید تعرض به اینها درست نیست. اگر مهاجرانی ادب داشته باشد باید بگوید خیلی متشکرم آقای مدنی.

در مورد اینکه پرسیدید آیا اینگونه آکسیونهای حزب کمونیست گسترش پیدا میکند، یک عده فکر میکنند در مقابل حرکتهای سیاسی و اعتراضی ما بعنوان عناصر آزادیخواه آن جامعه علیه رژیم ارتجاعی ایران، با به اصطلاح طومار جمع کردن و اطلاعیه صادر کردن، مثلا فضای خارج کشور فضایی میشود که ما برویم در پناهگاه بنشینیم و جمهوری اسلامی بتواند در خارج جلساتش را بگذارد. ما از این طومار جمع کردنها راستش استقبال هم میکنیم. من این را دارم میگویم برای اینکه تعجب نکنند که علیرغم این «فشارها»، ما بر خودمان فشاری حس نمیکنیم. بخاطر اینکه مردم ایران دارند نگاه میکنند. آن کسی که در ایران دارد عین همین کار را که ما میکنیم میکند، یعنی رژیم را زیر فشار میگذارد، متحدش را در ما پیدا میکند و میگوید زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران که در خارج عرصه را به اینها تنگ کرده. اگر در این فاصله ایده های کج و کوله کسی، ایده های به اصطلاح خود راضی کن کسی راجع به آزادی بیان که هیچ ربطی به مقوله آزادی بیان ندارد جریحه دار میشود، مشکل از تلقیهای فلسفی طرف است. میتواند به آزادی بیان از یک دریچه واقعی تر و سیاسی تر و واقعا انسانی تر نگاه کند، نه از زاویه تاکتیکی که چیزی به نفع خاتمی تمام میشود یا نه. ما در خارج اگر بتوانیم بطرق سیاسی (ما یک سازمان خشن نیستیم، ما یک سازمان سیاسی هستیم، تظاهرات میکنیم، آکسیون میکنیم، پیکت میکنیم، شعار میدهیم) از این طرق مشخص اگر ما بتوانیم مانع بشویم که یک عامل جمهوری اسلامی در خارج جلسه اش را تا آخر برگزار کند، ما به این می بالیم و به این کار ادامه میدهیم.



## درباره آزادی بیان

مصاحبه با رادیو شراره‌ها استکلم

متن پیاده شده از روی نوار

**جمشید اطمینانی:** با سلام خدمت شما آقای حکمت. اگر ممکن است لطف کنید در ابتدا توضیح و درک خودتان را از آزادی و حق آزادی بیان، و بعد از آن رابطه‌اش با آزادی و دموکراسی را بیان کنید و اینکه اساساً درک شما از آزادی و دموکراسی چیست؟

**منصور حکمت:** این چیزی که می‌گویید مفهوم بسیار کلی‌ای را در بر می‌گیرد. من حدس می‌زنم که مورد مصرف این بحث دقیقاً چیست و چه چیزی باعث شده این بحث در محیطی که رادیوی شما برنامه پخش می‌کند بالا بگیرد. کاش یک تخم مرغ دیگر هم زده بودند که بحث سوسیالیسم هم مطرح می‌شد. ولی فکر می‌کنم خطوط کلی‌ای که بشود بحث آزادی بیان را مطرح کرد، اینهاست: اولاً، آزادی بیان فقط به معنی آزادی گفتار نیست. یک جایی در نوشته‌های - که فکر می‌کنم از آقای عسکر آهین از کانون نویسندگان بود - نوشته بودند که صنف نویسندگان و هنرمندان خیلی بیشتر از - برای مثال یک مکانیک یا یک کارگر ساده - محتاج آزادی بیان است، برای اینکه کارش نوشتن و گفتن است و به این خاطر نسبت به آن حساس‌تر است. این تصور از آزادی بیان، که گویا آزادی بیان یعنی آزادی گفتار، آزادی نثر، آزادی نوشتن، یک تصور اشتباه است. آزادی بیان به عنوان یکی از حقوق مدنی آدمها، آزادی ابراز وجود است؛ آزادی گفتن، نوشتن، فیلم ساختن، اعتراض کردن، شعار دادن و به هر ترتیبی که نمایش گذاشتن و به اطلاع جماعت رساندن، به اطلاع جامعه رساندن نظر خود و احساس خود راجع به یک مسأله است. هر فردی حق دارد جامعه را مطلع کند از این که چه فکر می‌کند، چه احساسی دارد و حق دارد جامعه را به نظرات خودش، به احساس خودش و به نقد خودش متوجه کند و این به نظر من هیچ حد و مرزی نباید بشناسد؛ یعنی به نظر سنت قدیمی کمونیستی.

وقتی ما بیست سال پیش برنامه اتحاد مبارزان کمونیست را مینوشتیم، به برنامه حزب بلشویک رجوع کردیم. همانجا فرمول «آزادی بی قید و شرط بیان» بود؛ «آزادی بی قید و شرط سیاسی» و از جمله «آزادی بی قید و شرط بیان». به نظر ما کاملاً عاقلانه آمد، چون هر جور قید و شرطی برای آزادی بیان به معنی باز گذاشتن دست کسانی است که میتوانند این قید و شرط را در جامعه اعمال کنند. یک آدم ساده نمیتواند یک نهاد اجتماعی یا یک نهاد سیاسی را سانسور یا کنترل کند؛ در هر سیستمی همیشه بالاست که پایین را سانسور می‌کند. در نتیجه گذاشتن هر جور قید و شرطی - مثلاً آزادی بیان برای خلق، یا آزادی بیان برای طرفداران میهن، یا آزادی بیان برای انسانهای انقلابی یا آزادی بیان برای افکار سازنده - یک پدیده را به عنوان قاضی و داور این فاکتورها تعریف میکند و آن دولت است؛ دولت و یا هر مقام دیگری در جامعه. البته در مملکت ما که همه دولت هستند، یک جوری نهاد اسلام و آخوندهاست.

آزادی بیان و آزادی اندیشه باید بی قید و شرط باشد؛ ما این را همان بیست سال پیش در برنامه اتحاد مبارزان کمونیست نوشتیم

و فوراً صدای اعتراض خیلی از انقلابیون آن مملکت بلند شد که آزادی باید برای خلق باشد و سرکوب برای ضدخلق، یا آزادی برای کارگران و زحمتکشان و سرکوب برای استثمارگران؛ گفتند این «آزادیهای بی قید و شرط سیاسی» لیبرالی است و اینها را «فرنگ رفته‌ها» در برنامه‌شان نوشته‌اند، که این نشان دهنده تروتسکیست بودن اینهاست و یا برای مثال این نشان دهنده انقلابی نبودن اتحاد مبارزان است. من یادم هست که آن موقع میخواستند، روزنامه میزان، روزنامه مهندس بازرگان را ببندند. شایعه کردند که اینها با یک فرمولبندی رفته‌اند در دفاع از نشریه میزان ظاهر شده‌اند و این فرمولبندی آزادی بی قید و شرط بیان به این خدمت میکند.

امروز از آن زمان خیلی گذشته و فکر می‌کنم الان دیگر همه، مقوله آزادی بی قید و شرط را لااقل در لفظ می‌گویند. منتها چیزی که به نظر من باید مورد توجه قرار بگیرد یکی این است که این مقوله‌ای است که فقط مربوط به سیاست نیست، فقط مربوط به انقلاب و مبارزه انقلابی، آزادی احزاب سیاسی و آزادی به اصطلاح اظهار نظر راجع به جامعه نیست. آزادی هر نوع ابراز وجود فردی است که نظرش را راجع به این دنیا بیان میکند. یکی از بحث‌هایی که برای مثال در آمریکا و خیلی از کشورهای دیگر در رابطه با آزادی بیان مطرح است، مسأله آزادی بیان و مقوله عفت عمومی است. بحث پورنوگرافی؛ برای مثال آیا آدمها حق دارند از رفتار جنسی‌شان فیلم بگیرند و به دیگران نشان بدهند یا نه؟ یا برای مثال باز در آمریکا، آیا معترضین حق دارند پرچم آمریکا را آتش بزنند یا این را باید ممنوع کرد؟ تا این لحظه برای مثال در آمریکا میهن پرستان و جناح راست نتوانسته‌اند ممنوعیت آتش زدن پرچم را [در قانون] بکنجاندند. اصل آزادی بیان می‌گوید که نمیتوانید این کار را بکنید. طرف حق دارد با آتش زدن پرچم آمریکا حرف و نظرش را نشان بدهد. می‌خواهم بگویم تماماً فقط به سیاست، حزب سیاسی و انقلابی و جامعه استبدادی مربوط نیست، بلکه هر جور کنترلی از طرف جامعه روی اینکه یک نفر بتواند حرفش را با هر مدیومی که خودش ترجیح میدهد به گوش بقیه برساند. این بحث آزادی بیان است، باید بی قید و شرط باشد و همه قلمروها را در بر بگیرد. یک چیزی که در برنامه حزب کمونیست کارگری هست و می‌خواهم توجه شنونده‌هایتان را به آن جلب بکنم این است که ما آنجا گفته‌ایم آزادی نقد و هیچ فاکتوری و هیچ مقدساتی را که بخواهد آزادی نقد را محدود کند نمیپذیریم. برای مثال، وقتی که نقد به عواطف جمعی گروه خاصی بر بخورد. به نظر ما باشد، حتی اگر به عواطف جمعی گروه خاصی، قومی یا مردمی بر بخورد باز هم نقد مجاز است. یا مثلاً وقتی به اعتقادات دینی کسی بر می‌خورد. به نظر ما مقدسات دینی، ملی، میهنی و یا فاکتورهای مثل اقتصاد ملی یا امنیت کشور هیچ کدام نمیتواند باعث شود که دولت اجازه پیدا کند جلوی ابراز وجود و بیان شهروندانش را بگیرد.

این کل بحث به اصطلاح مقوله آزادی بیان به معنی حق؛ منتها الان چیزی که در رابطه با مسأله سخنرانی یا حضور عوامل رژیم در خارج از کشور مطرح شده یک بحثی را پیش آورده و آن این است که آیا اعتراض علیه یک سخنرانی، برای مثال بیعت کردن یک سخنرانی یا ممانعت از اجرای یک سخنرانی، این نقض آزادی بیان سخنران است یا نه؟ این باعث میشود که آدم به بحث‌هایی که تا حالا کرده فقط یک توضیح اضافه کند و آن این است که آزادی بیان، آزادی پایین است. مصون بودن گفتار و بیان پایین در مقابل بالاست. تعریف آزادی بیان از نظر حقوقی این است. به این معنی که اگر شما حرف بزنید و من برای مثال سر و صدا بکنم و حرف شما

به مستمع نرسد، من مزاحم آزادی بیان شما نشده‌ام بلکه بر عکس، من دارم آزادی بیان خودم را به اجرا در می‌آورم و به آن مادیت می‌دهم. با داد و بیداد کردن، با فریاد زدن و با شیپور زدن مانع از این میشوم که شما بتوانید حرفتان را بزنید. شما آزادی حرفتان را بزنید، هیچ کس مزاحم و مانع حرف زدن شما نشده است، ولی خودش با حرف زدن خودش یا با هر نوع آکسیونی مثل تظاهرات یا پیکت، مانع از این شده که حرف شما به آن مخاطبینی که مورد نظران هست برسد. این هیچ ایرادی ندارد. میتوانم مثال بزنم: یادم است چندین سال پیش در سوئد فاشیست‌ها تظاهرات داشتند، اگر اشتباه نکنم استکهلم هم بود. ویرانها و پیشکسوت‌های دوره جنگ دوم، با همان سن بالایشان آمدند این‌ها را با چتر و عصا فراری دادند. همه از این قضیه خوشحال شدیم؛ کسی هم نگفت آقا بگذار فاشیست‌ها حرفشان را بزنند. فاشیست‌ها باید حرفشان را بزنند، داشتند می‌زدند، آزادی بیانشان را هم از دولت سوئد گرفته بودند، تأمین کرده بودند، چهارپایه‌شان را گذاشته بودند و پلیس هم مواظب بود که این‌ها بتوانند میتینگشان را بگذارند. طرف مقابل که با این فاشیسم جنگیده و ماهیتش را می‌شناسد، آمده از آزادی بیان خودش استفاده کند، داد بزند، افشاگری بکند، سر و صدا بکند، نگذارد میتینگ آنها آن طوری که می‌خواهند پیش برود. یا برای مثال اگر فاشیست‌ها بخواهند در گتوی یهودیهای یک جایی یا در گتوی مسلمان‌های یک جایی نمایش بگذارند و خارجی‌ستیزی‌شان را نشان بدهند، معلوم است که مردم جمع میشوند، هو میکنند، سر و صدا میکنند و نمی‌گذارند این‌ها حرفشان را بزنند. این نقض آزادی بیان آن فاشیست نیست، این بروز آزادی بیان قربانی فاشیسم است که آنجا پا شده و مانع تکرار آن حرف‌ها شود. آزادی بیان مقوله‌ای است در رابطه‌ی قدرت با کسانی که تحت آن قدرت زندگی میکنند، در رابطه‌ی حاکمیت و کسانی که تحت آن حاکمیت زندگی میکنند؛ نه یک رابطه‌ی عرضی بین دو شهروند. این اصلاً به مقوله آزادی بیان مربوط نمی‌شود. این به لوطی‌گری، ادب، تحمل، تolerانس و این چیزها مربوط می‌شود ولی به مقوله آزادی بیان و تعریف حقوقی آزادی بیان که یک عمر مردم به خاطرش مبارزه کردند مربوط نمی‌شود. سر و صدا کردن یک همسایه برای اینکه همسایه بغل دستیش را ساکت کند، ربطی به مقوله آزادی بیان ندارد.

**جمشید اظیابی:** شما آقای حکمت در صحبت‌هایتان فرمودید که همیشه از بالا یعنی از طرف دولت است که سانسور اعمال می‌شود و حق آزادی بیان را از یک شهروند می‌گیرد. برای اینکه به هر حال این حق آزادی بیان در یک جامعه سلب نشود، دو نظر وجود دارد: یکی آزادی را بر دموکراسی اولویت می‌دهد یعنی می‌گوید که از طریق تأمین آزادی کامل است که می‌شود به دموکراسی واقعی یعنی توزیع عادلانه ثروت در جامعه رسید و نظر دیگری که می‌گوید برای اینکه انسان بتواند آزادی بیان کامل را تأمین کند و به اجرا در بیاورد، بایستی که دموکراسی به معنای واقعی خودش - یعنی توزیع عادلانه ثروت و الغای مالکیت خصوصی و مالکیت اجتماعی - در جامعه برقرار باشد. شما چطور فکر می‌کنید؟ فکر می‌کنید که دموکراسی بر آزادی اولویت دارد یا آزادی بر دموکراسی اولویت دارد؟

**منصور حکمت:** راستش این تعریفی که شما از دموکراسی کردید در فرهنگ لغات من اسمش سوسیالیسم است. برابری اقتصادی و الغای مالکیت خصوصی در فرهنگ لغات من اسمش سوسیالیسم است. به هر حال منظورتان را می‌فهمم. پس بگذارید من با فرمول سوسیالیسم جوابش را بدهم و این لغت را استفاده کنم. آیا آزادی بیان چیزی است که قرار است بعد از سوسیالیسم متحقق بشود یا

چیزی است که خودش ابزار متحقق شدن سوسیالیسم است. بگذارید یک جامعه آزاد را بگویم. آیا آزادی بیان پیش‌شرط یک جامعه آزاد است یا محصولش؟ من اگر فرض کنم سؤال شما را این طور فهمیدم، در چند جمله میتوانم پاسخش را بگویم. به نظر من آزادی بیان یک حق فوری، بلاواسطه و وقفه‌ناپذیر هر انسانی است که به دنیا می‌آید؛ چه قرار باشد جامعه به سمت سوسیالیسم برود، چه نرود، چه هر چیزی فردا در انتظار ما باشد، آزادی بیان فی‌نفسه مهم است، فی‌نفسه حق طبیعی و حق ذاتی هر انسان است و در هر سیستمی باید تأمینش کرد. این طور نیست که یکی به من بگوید: بین دوست عزیز، ما برای اینکه به سمت سوسیالیسم برویم باید اینجا مثلاً جلوی دهان کسی را بگیریم و من بگویم که آهان، چون می‌خواهیم به سمت سوسیالیسم برویم پس عیب ندارد جلوی دهان یک عده‌ای را بگیریم. این جزو حقوق طرف است. موقتاً بگذارید من این طور تعریف کنم: [آزادی بیان] حقی است که به صرف وجود هویت طرف و نفس وجود طرف، آن حق را با خودش می‌آورد. قرار نیست طرف اعتبارنامه‌ای را نشان بدهد تا این حق را داشته باشد. هر انسانی وقتی که به دنیا می‌آید و پایش را روی کره ارض می‌گذارد، حق دارد آزادانه با این جهانی که در آن پا گذاشته فعل و انفعال بکند. هیچ بشر دیگری حق ندارد و مجاز نیست که بیاید جلوی رابطه آزادانه این آدم با محیط پیرامونش را بگیرد. در نتیجه آزادی بیان یک حق فوری است؛ هر جا باشد. چه سوسیالیسمی در راه باشد، چه جامعه آزادی و عده داده شده باشد یا نشده باشد، حقی است که باید همان آن گرفت و همان آن داد. به نظر من هیچ جامعه آزادی نمیتواند از روش‌های غیر آزاد متحقق بشود. من فکر می‌کنم هیچ سوسیالیسمی نمیتواند از طریق محدود کردن آزادی آدم‌ها در جامعه فعلی متحقق بشود و مسیرش از طریق یک جور ناآزادی یا یک جور انقیاد عبور کند. اگر هم در تاریخ این طور بوده، به هر حال آن سوسیالیسم نبوده... (قطع صدا) یا عروج سرمایه‌داری در یک کشوری هست، این‌ها به اسم سوسیالیسم کار کردند. به خاطر اعتباری که در ابتدای قرن، جنبش کارگری کمونیستی داشت خیلی‌ها اسم خودشان را سوسیالیست گذاشتند و سوسیالیستی کار کردند. مثل الان که هر کسی از راه میرسد به خودش می‌گوید من طرفدار دموکراسی هستم. الان در همه رژیم‌های دنیا طرفدار دموکراسی‌اند و هزار و یک تجربه از دموکراسی دارد به وجود می‌آید. طبعاً یک نفر که دمکرات است - در گیومه - میتواند به شما بگوید این‌ها دمکرات نیستند و این دموکراسی نیست. در مورد سوسیالیسم هم همین طور است. مبارزه سوسیالیستی در هر لحظه‌اش، یک مبارزه آزادیخواهانه و آزاداندیشانه است. مبارزه‌ای نیست که بگوییم یک دوره سختی دارد، یک دوره‌ای باید خودمان و دیگران را سانسور کنیم، محدودیت بکشیم و اسارت تحمل کنیم، بعد آزاد میشویم و بعد انشالله در آن جامعه آزاد، یک روز می‌آییم آزادی بیان همه مردم را به آنها بر میگردانیم. آزادی بیان باید از همین الان و در هر نظامی تأمین بشود. تاریخ به هر سمتی که می‌خواهد برود.

**جمشید اظیابی:** آقای حکمت، این مسأله‌ای که الان شما طرح کردید درست است. از طرف دیگر می‌بینیم که تکنولوژی و سرمایه آن قدر پیشرفت کرده که از ساتلایت‌ها گرفته تا این رادیوی محلی که ما داریم، برای بیان خود استفاده میکنند. به هر حال آن کسی که ماهواره دارد میتواند برنامه‌اش را در جاهای مختلف جهان پخش کند. ما آن امکان را نداریم و اینجا به هر حال مسأله دموکراسی در مناسبات مالی مطرح می‌شود. یعنی به لحاظ اقتصادی ما این توانایی را نداریم و صد درصد اگر این رادیو میتوانست برای ایران پخش بشود، آن تأثیری که میتوانست

بگذارد با تأثیری که الان فقط در یک شهر میگذارد فرق میکرد.

**منصور حکمت:** حالا متوجه صحبت‌تان هستم. به این معنی که شما میگویید از نظر مادی، آزادی بیان و آزادیهای فردی به این صورت نمیتواند تحقق پیدا کند مگر اینکه برابری در جامعه برقرار شده باشد که امتیازی دست کسی نباشد و رسانه‌ها در دست کسی متمرکز نباشد و اصلاً استفاده انحصاری نشود. من این را متوجهم و کاملاً قبول دارم. منتها بین آزادی بیان به عنوان یک حق، به عنوان حقی که میشود کم یا زیاد از آن استفاده کرد، با آزادی بیان به عنوان یک واقعیت که دارد هر روز در زندگی آدمها پراتیک میشود، باید فرق گذاشت. وقتی میگوییم آزادی بیان حقی است که از همین الان باید داشت، در سطح صوری به عنوان یک حق باید از همین الان داشت. یعنی شما میتوانی بگویی درست است که من مثل مرداک **Keith Rupert Murdoch** رسانه‌ها دستم نیست و من رئیس **CNN** نیستم یا ژورنالیست **CNN** نیستم یا رییس فلان مجلس و پارلمان نیستم و نمیتوانم حرفم را به گوش مردم برسانم، ولی کیست که به طور سلبی مانع از حرف زدن من است؟ اگر حرف بزنم با قوه قهریه مواجه نمیشوم. یک فرقی که بین جامعه استبدادی مثل ایران با اروپای غربی یا امریکا هست، همین است. که البته اینجا هم نسبی است و اینجا هم با هزار کَلک جلوی دهان آدم را میگیرند. ولی ظاهراً در کلیات قضیه فرقی که هست این است که اگر اینجا شما یک حرفی بزنید، صدایتان به گوش کسی نمیرسد، از پهلویتان رد میشوند، بلندگو دستتان نیست و بُرد حرفتان کم است. ولی لزوماً پلیس و نیروی قهریه نمیآید به خاطر آن حرفی که زدید شما را بگیرد و ببرد. در جامعه‌ای مثل ایران، نه فقط هیچ رسانه‌ای دست شما نیست و صدایتان به گوش کسی نمیرسد، بلکه به آن دو نفری هم که میرسد اگر گزارش شود که شما یک چنین حرفی زده‌اید، به صرف اینکه چنین حرفی زده‌اید متهمید و تحت تعقیب قرار میگیرید و سرکوب میشوید. آزادی بیان داشتن به این معنی است که از نظر قانونی مجاز باشید حرفتان را بزنید. فرض کنید شما بخواهید یک فیلم در سوند بسازید و دستگاه مذهب را نقد کنید و برای مثال بگویید مسیح یک خرافه است، یا مسیح وجود عینی نداشته - تحقیقات این را نشان داده - یا بخواهید یک تاتر بسازید و آخرین و سوسه مسیح را توضیح بدهید. این ایرادی ندارد. لاقلاً در خطوط کلی‌اش اداره سانسور نمیآید بگوید شما نمیتوانید این فیلم را بسازید، شما نمیتوانید این حرف را بزنید، نمیگوید این خلاف قانون است یا میگیریم میبندیمتان یا شکنجه‌تان میکنیم. در ایران این طور نیست. در ایران آزادی بیان یک حق است به عنوان یک حق صوری؛ و به عنوان چیزی که اگر چه شما ابزار و پولش را ندارید که در سطح وسیع پراتیکش کنید، ولی حتی لاقلاً نمیتوانید به طور کلی هم حرفتان را بزنید. در ایران بیان و نقد ممنوع و محدود است. فرق این دو سیستم در همین است. البته [همان طور که گفتم] همین سیستم (غرب) هم مرعوب میکند، این سیستم بازنشسته میکند، اخراج میکند، هر کارگری نمیتواند راجع به شرکتی که در آن کار میکند هر حرفی بزند، نمیتواند در مقابل کارفرمایش حرفی بزند، هر کارمندی نمیتواند هر چه میخواهد در رابطه با اداره و رئیسش بگوید، ژورنالیست‌هایی که در رسانه‌های مختلف کار میکنند اگر مقاله‌شان مورد پسند بالا نباشد در رده شغلیشان بالا نمیروند و در نتیجه یک روش دیگری به جز پلیس و ارتش و سازمانهای سرکوب برای کنترل عقاید و سانسور عقاید وجود دارد. فرق این دو در همین است. من حرف شما را به این معنی کاملاً میفهمم. برای اینکه آدم‌ها واقعاً هر نوع آزادی را به صورت ایده‌آل و تضمین شده‌اش به دست بیاورند و حتی در استفاده از آزادیهایشان برابر باشند، باید

بنیاد اقتصادی جامعه بر مبنای برابر قرار گرفته باشد. در این هیچ شکی نیست. منتها من فکر کردم بحثی که ما الان داریم، [بیشتر] درباره حق آزادی بیان است تا پراتیک آزادی بیان. چون اگر واقعا بخواهیم به این حد برسیم که جامعه آزادی داشته باشیم که از نظر بنیاد اقتصادی آزاد شده باشد و بخشی از جامعه برای بخشی دیگر بیگاری نکنند، قبلاً باید حرف‌های زیادی را در همین رژیم بسته و بدون همین رسانه‌ها زده باشیم. باید علیه این رژیم فعلی برخاست و این یک واقعیت است که رسانه‌ها و دستگاه‌های افکارساز، دست طبقه حاکمه است و انقلابی که باید علیه این سیستم صورت بگیرد، باید از نقطه عزیمت خیلی پایین‌تری شروع کند ولی اول باید در همین سیستم، آزادی بیان را بدست آورد. که بتوانی در روزنامه‌های کوچک و رادیوهای کوچک، حرفت را بزنی. این خودش یک تفاوت مادی است. به صرف اینکه برای مثال اینجا رسانه‌ها در دست طبقه حاکمه متمرکز است، آزادی بیان در اینجا همان قدر مورد تهدید نیست که در یک کشوری مثل ایران یا عربستان سعودی.

**جمشید اطیابی:** آقای حکمت، شما در حین صحبت‌هایی که فرمودید مطرح کردید که در یک نظام عادلانه و در یک نظام سوسیالیستی، برای اینکه همه کس بتواند از حق آزادی بیان به صورت کامل برخوردار باشد بایستی رسانه‌ها و مطبوعات در کنترل دولتی قرار بگیرد. آیا بعد از سرنگونی رژیم چنانچه - به هر حال اینها احتمالاتی است که ما بر اساس آنها بحثهای خودمان را پیش میبریم - قدرت در دست چپ بیفتد، به اعتقاد شما باید حق آزادی بیان و امکانات بیان خود و نظرات خود را مجدداً برای عوامل جمهوری اسلامی قائل هستی یا نه؟ یعنی کسانی که ناقضین تفکرات جمهوری اسلامی هستند و نه از مهره‌های دولتی که هم اکنون در مصدر کار هستند.

**منصور حکمت:** بگذارید من اول آن مقدمه‌ای را که برای این سؤال گفتید، اصلاح بکنم. من نگفتم باید دولت بیاید دخالت بکند و رسانه‌ها دولتی بشوند. بعداً اگر لازم بود میتوانیم راجع به آن صحبت کنیم...

**جمشید اطیابی:** نخیر، به هر حال سر کنترل مرکزی [رسانه‌ها...]

همان، من به این معتقد نیستم. حتی فکر میکنم جامعه فعلی دارد روش‌های دیگری به دست میدهد؛ برای مثال اینترنت و شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی و اودیو و ویروال و صوتی تصویری که روی اینترنت هست. بنابراین هر کدام از ما فردا میتوانیم روی شبکه اینترنت یک رادیو و تلویزیون داشته باشیم و به این معنی این دارد انحصار خیلی‌ها را میشکند. اما حالا نمیخواهم به آن برگردم. من فکر میکنم که باید یک دولت خیر و یک دولت عاقل بوجود آورد که میداند میتواند آزادانه همه چیز را کنترل یا سهمیه‌بندی کند و به هر کدامان بیست دقیقه آنتن بدهد. حالا این به کنار.

راجع به بحث عوامل جمهوری اسلامی یا کلاً طرفداران جمهوری اسلامی: در فردای انقلاب، در به قدرت رسیدن چپ، حقوق اینها از نظر آزادی بیان چه میشود؟ این چیزی بود که فکر میکنم سؤال کردید. به نظر من بین آزادی بیان و نقد و گفتن حرف خود با سازمان گرفتن و عمل کردن به یک حرکات سیاسی مشخص باید تفاوت گذاشت. من فکر میکنم مَحک آزادی بیان این است که جامعه تحمل داشته باشد ناهنجارترین افکار را بشنود. صاحب ناهنجارترین و ثقیل‌ترین افکار باید بتواند بگوید من این افکار را دارم و بخواهد حرفش را به گوش دیگران برساند و بخواهد حرفش را نشان بدهد.

بخواند یا درس بدهد، میتواند سوار اتوبوس بشود، میتواند کنار بقیه مردم زندگی کند و باقی حقوقش را هم داشته باشد. در نتیجه در مورد مجازات و سلب حقوق کسانی که با این رژیم کار کرده‌اند، به نظر من گناه را باید فردی تعریف کرد و مجازات را باید فردی تعریف کرد. گناه جمعی و مجازات جمعی به نظر من خیلی خطرناک است و نباید این کار را کرد. نباید گفت برای مثال همه کسانی که در جمهوری اسلامی در ادارات کار میکردند، فلان حقوق مدنی را از دست میدهند. چون اولاً منصفانه نیست؛ ثانیاً معلوم نیست موضوع این جرم، سوژه این جرم، یا کسی که این جرم را انجام داده چه کسی بوده است؟ هر آدمی که در جمهوری اسلامی علیه‌اش شکایت هست، باید خودش و کیسش را نگاه کرد و به دادگاه برود. ممکن است سه سال حبس به او بدهند، ممکن است حبس ندهند، ممکن است جریمه‌اش کنند، ممکن است به هزار کار دیگر وادارش کنند ولی نباید گناه جمعی تعریف کرد. نباید مقررات را بر حسب اعتقادات منعطف کرد و گفت کسانی که معتقد به یک پدیده‌ای هستند از این یا آن حقوق در جامعه محرومند. این به نظر من مجاز نیست.

**جمشید اطمیابی:** آقای حکمت، در پایان اگر صحبتی یا پیامی برای هموطنان ما، برای شنوندگان عزیز این صدا دارید، میتوانید بفرمایید و گرنه که ما از شما تشکر بکنیم.

**منصور حکمت:** راستش جا دارد به عنوان یک آدم حزبی وفادار به حزب خودش، همه شنونده‌های شما را دعوت کنم که روزنامه‌های ما را بخوانند. فکر میکنم هر کسی که منصف باشد و سابقه سازمان شخصی خودش در بیست سال پیش روی دوشش سنگینی نکند، هر کسی که واقعاً مطالبی را که در روزنامه‌ها هست با هم مقایسه بکند و هر کسی که اهداف سیاسی جریانات را با هم مقایسه کند، به عنوان یک آدم آزادیخواه و سوسیالیست میتواند به این نتیجه برسد که وقتش شده به حزب کمونیست کارگری بپیوندد. در جنبش ما مد نیست که آدم بیرون بیاید بگوید جماعت به حزب ما بپیوندد. ولی ما باید این کار را بکنیم. چون فرصت زیادی نمانده است. جمهوری اسلامی در بحران عمیقی است. باید کار را با آن تمام کرد و به نظر من این یک دفعه، سوسیالیست‌ها، کمونیست‌های کارگری، طبقه کارگر باید مستقل ظاهر شوند. زیر پرچم خودش ظاهر شوند و دیگر اجازه ندهند این جماعتی که در این یکصد سال، تاریخ این مملکت را به این طرف و آن طرف کشیده‌اند و یک استبداد بعد از یک استبداد از کیسه در آورده‌اند، اینها میداندار باشند. من فراخوان و دعوت از همه کسانی که برنامه شما را میشنوند این است که - خیلی ساده - بیاوند در حزب کمونیست کارگری و با حزب کمونیست کارگری متحد شوند. من فکر میکنم میتوانیم تغییرات مهمی در آن کشور بوجود بیاوریم. خیلی هم از محبتتان تشکر میکنم.

**جمشید اطمیابی:** خواهش میکنم. ما بسیار متشکر هستیم که وقت به ما دادید و پذیرفتید که با ما مصاحبه‌ای داشته باشید. موفق و پیروز باشید.

اصل این مطلب شفاهی است. این متن را داریوش باغانی از روی فایل صوتی سایت روزنه پیاده و ادیت کرده است. فاتح شیخ آن را مجدداً با فایل صوتی مقابله و ادیت کرده است. منتخب آثار منصور حکمت، ضمیمه شماره ۲ - آوریل ۲۰۰۷ \*مصاحبه کننده، جمشید اطمیابی، مؤسس و مدیر مسئول رادیو شماره‌ها در استکهلم است که از سال ۱۹۹۲ در سوئد بزبان فارسی برنامه پخش میکند.

من در خود این ایرادی نمیبینم. فرض کنید - طرفدار رژیم اسلامی به کنار - خود اسلام به همان اندازه برای من زننده است که اسلام سیاسی، خود مسیحیت و دین همان اندازه برای من زننده است که انکیزیسیون **Inquisition** اسپانیا و کشتار قرون وسطایی‌شان، نفس اینکه برای مثال قهرمان‌های کشورها قهرمان‌های جنگی‌شان هستند که در ویتمام کشتار میکنند و بعد بر میگردند مدال میگیرند به اندازه کافی شنیع است، خیلی شنیع است، اتفاقات زیادی که اگر شما بخواهید بنشینید بگویید کدام یک از این‌ها به من بر میخورد و من تحمل کدامشان را ندارم، میتوانید یک لیست بلند بالا از چیزهایی که برخورنده است، زشت است، ناهنجار است و در قاموس آزادی، کفر است لیست کنید؛ واقعاً میتوانید لیست کنید. کسی که از کار کودکان دفاع میکند، کسی که دارد تبلیغ میکند که هر مصرف کننده دارو باید پولش را خودش بدهد و دارد دو جور طب درست میکند، یکی برای فقرا و یکی برای ثروتمندان، کسی که برای مثال می‌آید مردم را محکوم میکند که در شرایط محیط زیستی خاصی زندگی کنند بدون اینکه اطلاع داشته باشند دارد آزمایش‌های شیمیایی یا آزمایش‌های رادیو اکتیو رویشان میشود؛ همه این کارها را در جامعه کرده‌اند. این‌ها همه‌اش زننده است. ولی آزادی بیان و مقوله آزادی بیان یعنی اینکه جامعه تحمل داشته باشد ناهنجارترین، غریب‌ترین، عجیب‌ترین و برخورنده‌ترین افکار امکان ابراز وجود داشته باشند و بگذارد مردم بشنوند. چون اگر بخواهید این را حذف کنید، آن وقت باید یک قاضی و یک داور تعریف کنید که بگوید چه افکاری آری و چه افکاری نه؛ و این شروع مسأله سانسور و شروع اختناق است. آزادی بیان یعنی هر کسی حق دارد حرفش را بزند، چون از پیش نمیدانیم حقیقت چیست؛ لاقلاً فرض میکنم که از پیش نمیدانیم حقیقت چیست. لاقلاً باید بگذاریم هر کسی حرفش را بزند. بین این فرق هست با اینکه یک سیستمی اجازه بدهد که برای مثال فاشیست‌های هیتلری دوباره خودشان را سازمان‌یابی کنند و به محلات اقوام دیگر حمله کنند و کشتار بکنند، یا مثلاً اسلامیون دوباره خودشان را سازماندهی بکنند و در کودکان‌های ما بمب بگذارند. بین این دو فرق هست. بین این که مسلمان فاندامن‌تالیست مرتجع اجازه داشته باشد حرفش را بزند و روزنامه‌اش را داشته باشد، با اینکه یک سازمان اسلامی مرتجع وجود داشته باشد که اجازه داشته باشد بمب بزند فرق هست؛ و تمام پیچیدگی کار یک دولت آزادیخواه و یک دولت آزاد این است که باید این مرز را نگه دارد. به هر بهایی که میتواند این مرز را نگه دارد. اگر شما شروع به بستن دهان مردم بکنید، دیگر جامعه آزاد نیست. ولی اگر شما مکانیسم‌هایی را سازمان بدهید که جامعه بتواند در مقابل حرکات ارتجاعی، حرکات ضد انسانی از خودش بخوبی دفاع بکند، آن وقت است که یک نظام سیاسی آزاد به وجود می‌آید. به این معنی می‌گویم که اگر بعد از انقلاب چپی‌ها، احتمالاً [یک عده] گفتند ما هنوز فکر میکنیم آقای خمینی حق داشت، من اگر در ادارات آنجا کارهای باشم می‌گویم: بابا، بگذارید حرفش را بزند. این دارد فعلاً حرفش را میزند. اگر دیدیم دارد سازمان می‌سازد، به همه مردم می‌گوییم آدرس سازمانشان کجاست. باید دفاترشان را باز کنند، سخنرانی‌هایشان باید علنی باشد. نمی‌گذاریم توطئه‌گری کنند. و اگر بخواهند مزاحم حقوق کسی بشوند، اگر بخواهند عمل غیرقانونی بکنند، فوراً با همان عمل غیر قانونی‌شان برخورد میکنیم. راجع به اشخاص که به اصطلاح در این سیستمها بوده‌اند، به نظر من آدم‌ها یا گناهکارند و یا بی‌گناه. اگر گناهکارند، - فرض میکنم در مورد آینده ایران، یک جامعه آزاد [است که] قانون عادلانه‌ای دارد - آن مجازاتی که برای آن جرم مناسب است را به او میدهند و خارج از آن دیگر ادیتش نمیکنند. اگر کسی را ول کردند که در خیابان راه برود، دانشگاه برود درس

## آزادی بیان از نوع دوم

شبحی بر فراز اروپا (و تاحدودی آمریکا و کانادا) چرخ میزند! سوالی تاریخی محافل سیاسی تازه دموکرات و اخیراً «دگر اندیش» ایرانی در خارج کشور را آشفته و سر درگم کرده است. معضلی عمیق و فلسفی طرح شده است که پاسخی ژرف میطلبد: آزادی بیان.

اما اشتباه نکنید. صحبت بر سر آزادی بیان ما مردم، ما زنان، ما کارگران، ما کمونیستها، ما آته ایستها، ما دوستداران علم و هنر و زیبایی و عدالت و حقیقت و شادی در ایران نیست. خیر، بحث این محافل بر سر آزادی بیان رژیم و شخصیت‌هایش در خارج کشور است! سوال اینست آیا ما نیروها و افراد مخالف رژیم در خارج کشور آنقدر از این بیست سال آموخته ایم، آیا آنقدر از چشمه گوارای انتخاب رهانبخش سید محمد خاتمی به راس قوه مجریه رژیم اسلامی سیراب شده ایم، آیا آنقدر «تمرین دموکراسی» کرده ایم که همصدا با ولتر فریاد برآوریم که حاضریم جانمان را بدهیم تا لاجوردی‌ها و مهاجرانی‌ها و سروش‌ها در خارج کشور بتوانند آزادانه حرفشان را بزنند؟!!

شاید کسانی که در ایران زیر لگد اسلامند و این سطور را میخوانند از این فضای مالیخولیایی حیرت‌کنند. اما باور کنید واقعیت دارد. این سوال مسخره، گاه حتی به همین زمختی، به روی مخالفان جدی رژیم در خارج کشور پرتاب میشود. و اگر فکر میکنید این «آزادی خواهی» معوج مثلاً پرچم نسلی است که فرضاً در خارج بدنیا آمده و شاید ایران را نمیشناسد، اشتباه میکنید. در این صف پر افتخار، هستند کسانی که هنوز سالگرد تشکیل سازمان چریکی و عروج مشی مسلحانه شان در ۳۰ سال قبل را جشن میگیرند، کسانی که هنوز خاطرات زندانشان در رژیم شاه و رژیم اسلامی موضوع اصلی گپ شب عیدشان است، کسانی که هنوز نمیتوانند تعداد دقیق عزیزان و یارانشان را که در رژیم اسلامی به جوخه‌های اعدام سپرده شده‌اند شمارش کنند. مالیخولیایی است، اما این مالیخولیا از حقیقتی مهم مایه میگیرد. عمیقاً عقلایی است. چرخشهای سیاسی مهمی در ایران و در اپوزیسیون ایران در جریان است.

یک فضای قطبی و بشدت پربار بدنبال آکسیونهای رو به رشد حزب کمونیست کارگری علیه حضور و ابراز وجود مقامات و شخصیت‌های رژیم اسلامی در خارج کشور بوجود آمده است. فریاد اعتراض این آزادیخواهان نوین از هر منفذی برخاسته است. طومار جمع میکنند،

تحریف میکنند، جعل میکنند، هشدار میدهند، برچسب میزنند. ما از این فضا استقبال میکنیم. به حکم اوضاع داخل ایران، به حکم اعتصابات کارگری و موج اعتراضات رو به رشد مردم، به حکم برخاستن زنان، زمان تفکیک سیاسی جدی نیروهای اپوزیسیون فرا رسیده است. صف مخالفین واقعی رژیم باید برجسته و تفکیک شود. مردم باید انقلابیون را از خاتمیون و آزادیخواهان را از توجیه‌گران رژیم اسلام تمیز دهند. با هر طومار و هر رادیوی محلی و هر اطلاعیه سیاسی-هنری در خارج که حزب کمونیست کارگری و آکسیون‌هایش علیه مقامات رژیم را بنام آزادی بیان محکوم میکند، صف واقعی مبارزه برای آزادی بیان در ایران صد بار بیشتر با نام کمونیسم و با حزب کمونیست کارگری جوش میخورد.

اما بالاخره آزادی بیان چه میشود؟ در این باره باید بعداً نوشت. در این فاصله سعی کنید برای یک آکتیویست سابق جنبش ضد پینوشه، برای یک مبارز پیر ضد فاشیست، برای یک پیشکسوت مبارزه با رژیم آپارتاید، برای یک زن مبارز مخالف اوپاش طالبان، برای یک معدنچی یورکشایری تعریف کنید که در سال ۱۹۹۸ عده ای بنام آزادی بیان، قربانیان و مخالفین رژیم اسلامی در خارج کشور را از پیکت کردن، شعار دادن، سد معبر کردن، تظاهرات و اشغال سالن و غیره برای جلوگیری از پروپاگاندا و پاسفت کردن رژیم اسلامی در خارج کشور بر حذر داشتند. آنها به شما خواهند گفت که این آزادیخواهی بدلی از کجا مایه میگیرد و چقدر کهنه و پاخورده و آبروباخته است.

در این میان یک چیز دارد بیش از هر زمان مسجل میشود: هر مخالف آزادیخواه رژیم اسلامی، دیگر باید به حزب کمونیست کارگری بپیوندد.

نشریه ایسکرا شماره ۵

۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۷ - ۱۵ مه ۱۹۹۸

## در مورد بهم خوردن جلسه سروش

ایسکرا: چرا فعالین حزب جلسه سروش را بهم زدند؟ سروش هر کی هست، آیا این کار نقض آزادی بیان دیگران نیست؟

**منصور حکمت:** هدف فعالین حزب بهم زدن جلسه سروش و کسانی نظیر او نیست، بلکه بیان حقایقی به مستمعین اوست، اینکه بلند شدن و بیان این حقایق باعث بهم خوردن جلسه سروش میشود دیگر امری است مربوط به سیر وقایع در آن روز و جلسه معین. البته معنی این حرف این نیست که ما هرگز آگاهانه جلسه کسی را بهم نمیزنیم. ما ممکن است عامدانه مانع تشکیل جلسه فلان شکنجه گر، فلان فاشیست یا فلان مسلمان ضد زن بشویم. این جزو حقوق مدنی ماست، درست نظیر حق پیکت. به این برمیگردم. اما بهرحال، در مورد سروش بطور مشخص رفقای ما برای افشاگری و آگاهگری رفتند و لابد وقتی شخصی بعنوان عضو ستاد کمونیست کشی رژیم اسلام و ایدئولوگ حمله چاقوکشان به دانشگاهها افشا بشود جلسه اش هم با آرامش برگزار نمیشود. ایشان بیاید و علنا از کردار آن دورانش از مردم ایران پوزش بخواهد و حقوقی را که بعنوان عضو شورای انقلاب فرهنگی در آن سالها دریافت کرده به حساب بازماندگان قربانیان انقلاب فرهنگی اش واریز کند، شاید جلسه اش در آینده با سعه صدر بیشتری از جانب مردم ستم دیده روبرو بشود.

بحث آزادی بیان کاملا به این موضوع مربوط است. جالب است که عضو ستاد انقلاب

فرهنگی رژیم اسلامی بخواهد از کمونیستهایی که در رژیم ساخته دست ایشان غیر قانونی اند و آزادی بیان که سهل است حق حیات ندارند، مقادیری آزادی بیان طلبکار بشود. در یک تصویر کلی از اوضاع، آقای سروش جزو اردوی سرکوب آزادی بیان و ما در اردوی قربانیان این سرکوبیم. شاکی مائیم. اما، بحث در این مورد خاص هم در درجه اول بر سر آزادی بیان ماست. بحث آزادی بیان بر سر مصون بودن بیان از دست اندازی قدرت سیاسی و اداری فائقه در جامعه است و نه لال شدن مخالفین آن نظر و آن شخص. آزادی بیان به معنی سرکوب انتقاد نیست. آزادی بیان (که در حقوق مدنی فقط به معنی آزادی گفتار نیست) یعنی آزادی من و شما و هرکس دیگر برای اینکه تجمع کنیم، شعار بدهیم، در جلسه بلند شویم، افشاگری کنیم، فریاد بزنیم، اعتراض کنیم. آزادی بیان آقای سروش، با عدم ممانعت پلیس آلمان از انجام جلسه وی، تامین شده بود. سوالی اگر باقی بود، آزادی بیان ما و مخالفین آقای سروش در این جلسه بود. هر دادگاه حقوق مدنی حتی در همین اروپای غربی و آمریکای ضد کمونیست هم به آقای سروش و طرفداران «آزادی خواه» او همین جواب را میدهد. این حضرات دارند به آزادی بیان ما اعتراض میکنند و انتظاراتشان را از پلیس آلمان بیان میکنند. تازه دگر اندیش مسلمان ما متاسفانه حتی پالانش هم همان است.

نشریه ایسکرا شماره ۳  
۱۴ فروردین ۱۳۷۷ ۴ آوریل ۱۹۹۸

## دادگاه‌های انقلابی کومه‌له و رنجش لیبرال‌ها

حقوق بشر هم یکی از آن مفاهیمی است که از فرط استفاده می‌رود تا حتی معنی تحت‌اللفظی خود را از دست بدهد. اگر کسی بخواهد واقعا معنی این عبارت را در جامعه امروز دریابد و مدافعانش را، اعم از واقعی یا دروغین بشناسد باید ابتدا این سؤال را در مقابل خود قرار دهد: کدام بشر مدافع کدام حقوق کدام بشر است؟ آن عده کثیری که بدون توجه جدی به این سؤال در مراسم کمیته ایرانی حقوق بشر به مناسبت سالروز صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر در روز ۱۹ آذر ۶۳ در پاریس حضور به هم رساندند قطعاً اکنون به تجربه به اهمیت این نکته پی برده‌اند.

نشریه «آزادی ایران» (شماره ۲، دیماه ۶۳) گزارشی از برگزاری این مراسم چاپ کرده است. قاعدتا تم اصلی جلسه میبایست نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی باشد و چنین نیز بوده است. اما یکی از سخنرانان (آقای بیژن حکمت) در ضمن صحبت به تشکیل دادگاه‌های انقلابی کومه‌له نیز اعتراض میکند و در این رابطه از «نقض حقوق بشر» در کردستان سخن می‌گوید. جای تأسف است که ظاهراً هیچیک از رفقای ما در خارج کشور بنابر وظیفه رسمی در جلسه حاضر نبوده و یا به هر حال در استفاده از فرصتی که لیبرال نازک‌دل ما برای تبدیل جلسه به یک سکوی آگاهگری کمونیستی و اشاعه نظرات حزب فراهم کرده است، نکوشیده است. اما ظاهراً عده‌ای زیادی از حضار این خلأ را پر کرده‌اند و با اعتراضات خود به این تفسیر عجیب از «حقوق بشر»، هیأت رئیسه مراسم را وادار نموده‌اند که چندین بار به «حمایت از جنبش انقلابی در کردستان» سوگند بخورند.

به هر حال تعمق در پاسخ آقای بیژن حکمت به این اعتراضات بسیار آموزنده خواهد بود. ایشان می‌گویند: «قوانین شما (کومه‌له) از کجا می‌آید؟ ما محق نیستیم «توابعین» را مجازات و یا اعدام کنیم. ما در قوانین خود جرمی بنام «توابعین» نداریم. شما بدون اینکه قوانینی در جامعه تدوین شود به مجازات دست زده‌اید. حتی اگر این دادگاه خیلی هم دمکراتیک باشد. این خودکامگی است... در اینجا حقوق بشر نقض شده است.»

به این می‌گویند پرخاشگری سانتی‌مانتال به واقعه‌ای که حتی حداقلی از فاکت‌ها و اطلاعات در مورد آن نیز مطالعه نشده است. قبل هر چیز برای اطلاع آقای بیژن حکمت باید بگویم که تاکنون از جانب سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه‌له)، هیچ کس تحت عنوان «توابعین» و به اتهام روی گردانی از افکار و عقاید گذشته‌اش مورد محاکمه و

مجازات قرار نگرفته است. پذیرش ایده‌ها و افکار کمونیستی و حزب کمونیست از نظر ما کاملاً یک امر داوطلبانه است. خروج از حزب کمونیست و پذیرش هر فکر و ایده دیگر نیز نمیتواند از نظر ما جرم محسوب شود. کسی که به اهداف حزب کمونیست ایران و کمونیسم پشت کند، از حزب خارج میشود. همین و بس. در دادگاه‌های کومه‌له نه «توابعین»، بلکه کسانی مورد محاکمه قرار گرفته‌اند که متهم به آنند که به آشکال گوناگون به عنصر فعال اجرای سیاست‌ها و اهداف سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی بدل شده‌اند. این افراد متهم اند که در تعقیب و دستگیری انقلابیون، در تعقیب و مراقبت‌ها و خانه گردی‌های پلیس، در شناسایی زندانیان کمونیست و یا حتی در شکنجه و بازجویی آنها در داخل زندانها فعالانه شرکت کرده‌اند. اینها متهم اند به اینکه به فضای رعب و اختناق در درون و بیرون زندان دامن زده‌اند و بالأخره متهم اند به اینکه طبق طرح‌های پلیس سیاسی جمهوری اسلامی کوشیده‌اند تا به منظور کسب اطلاعات، انجام فعالیت‌های جاسوسی، خرابکاری و ترور به تشکیلات حزب کمونیست ایران در کردستان نفوذ کنند. این اتهامات بر مبنای پرونده‌هایی قطور از شهادت شهود، اعترافات متهمین و اسناد و مدارک موثق تنظیم شده است. هر اتهامی تنها هنگامی وارد شده است که اسناد و مدارک به اندازه کافی برای آنکه این یا آن فرد بعنوان متهم در مقابل دادگاه قرار بگیرد، موجود بوده است.

اسناد «قانون مجازات عوامل و همکاران رژیم جمهوری اسلامی ایران» و «اصول ناظر بر کار دادگاه‌های انقلابی» مندرج در «پیشرو» شماره ۴، ارگان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه‌له) با روشنی تمام اصول و اهداف کومه‌له در تشکیل این دادگاه‌ها را بیان نموده است و همچنین مشخص کرده است که این دادگاه‌ها به چه منظور و برای محاکمه چه کسانی تشکیل شده است.

این دادگاه‌ها از لحاظ موازین حاکم بر آن نمونه زنده‌ای از دمکراتیسم طبقه کارگر بوده است. این دادگاه‌ها مطلقاً علنی‌اند. هیأت منصفه حکم را صادر میکند. افراد و نمایندگان گروه‌های مختلف حق شرکت در جلسات دادگاه را داشته‌اند. فرصت کافی برای دفاع متهمان و وکلای آنها داده شده است. حق استیناف به رسمیت شناخته شده است. تشکیل دادگاه‌ها به اطلاع عموم مردم رسیده است تا هر کس بتواند شواهد و مدارک خود را له یا علیه متهم ارائه کند. نه در طول بازپرسی و نه در هیچ مقطع دیگر متهمین تحت کوچک‌ترین فشار جسمی و روانی قرار نگرفته‌اند. اوضاع رفاهی آنها، علیرغم همه محدودیت‌هایی که حزب ما در شرایط جنگی کردستان با آن روبروست، مشابه (اگر نه بهتر از) امکاناتی بوده است که رفقای حزبی ما در همان شرایط و همان محیط از آن برخوردارند.

به هر حال اینها اطلاعاتی است که آقای بیژن حکمت ظاهراً برای ایراد خطابه راه گم کرده خود در باره «نقض حقوق

بشر در کردستان» نیازی به آنها نداشته است!

به هر رو این نکات چندان مهم نیست. این سؤال لیبرال معترض ما که «قوانین شما از کجا میاید» و اینکه «ما محق نیستیم» کسی را محاکمه کنیم مسأله مهمتری است. اینجا مفهوم بورژوازی حق و قانون در مقابل طبقه کارگر و کمونیست‌ها و برای بستن دست آنها در مبارزه انقلابی علم میشود. باید پرسید مگر بقیه قوانین از کجا میآیند؟ از «آسمان»؟ (حتی مجاهد و پاپ هم جرأت نمیکند به صراحت این را بگویند)، از جان لاک؟! یا از جامعه؟ بطور قطع از این آخری. اما چگونه؟ خود جوامع چگونه قانون صادر میکنند؟ سهم برده در امپراتوری روم، رعیت و سرف در آسیا و اروپای فئودالی و کارگر مزدی در جامعه سرمایه‌داری، از کوره پزخانه‌های ارومیه تا معادن ذغال سنگ انگلستان در تدوین و تعیین قوانین جامعه چه بوده است؟ قانون و حق در جامعه بورژوازی، نظیر هر جامعه طبقاتی دیگر، بیان و توجیه حقوقی مناسبات واقعی اجتماعی و اقتصادی است که میان طبقات جامعه برقرار است. قانون و حق در جامعه سرمایه‌داری ضوابط حقوقی و اجرایی بورژوازی بمثابه طبقه حاکمه برای تنظیم مناسبات انقیاد طبقاتی است. اگر بورژوازی فرقی با دیگر طبقات دارد، دقیقاً در این است که او، درست همانطور که آقای بیژن حکمت می‌خواهد، این قوانین را در «جامعه» و بنام «جامعه» تدوین میکند تا خصلت عریان طبقاتی آن را تحت پوشش «منافع و اراده جامعه» بپوشاند. این قوانین از منافع طبقاتی خاصی «میآیند» و «حقوق» طبقاتی خاصی را به اجرا در میآورند و تداوم میبخشند. اگر طبقات فرودست در طول تاریخ نقشی در «تدوین قوانین» داشته‌اند، مقاومت در برابر ترک‌تازی قوانین طبقات حاکم و تحمیل اصلاحاتی بر آن بوده است. نقشی که اتفاقاً از طریق ابراز وجود طبقاتی در برابر قوانین فی‌الحال موجود «جامعه» ایفاء شده است. هرگونه اشاعه توهم مبنی بر وجود یک منبع الهی، ماوراء بشری و یا ماوراء طبقاتی برای «قانون» یک لفاظی توخالی لیبرالی در دفاع از نظام طبقاتی موجود است. «اطلاعی جهانی حقوق بشر» آقایان هم در مقدمه خود منشأ و شأن نزول طبقاتی خود را اعلام کرده است: جلوگیری از کاتالیزه شدن نارضایتی و اعتراضات اقشار و طبقات تحت ستم به اقدامات قهرآمیز و قیام علیه وضع موجود.

قوانین «ما» و حق محاکمه توسط «ما» هم به همین ترتیب «نازل» شده‌اند، و حقانیت خود را از منافع طبقاتی خاصی میگیرند. منافع طبقه کارگر. اما ما برخلاف بورژوازی و سخنگویانش، نظیر آقای بیژن حکمت این منشأ را پرده پوشی نمیکنیم و به آن قداست ماوراء بشری و ماوراء طبقاتی نمیبخشیم. دادگاه‌های ما ادامه قیام علیه وضع موجود است. دادگاه‌های ما عرصه حقوقی (و تا حدود زیادی آموزشی) مبارزه ما علیه بورژوازی و بساط سرکوب و استثمار است که برپا داشته است. و منشأ دادگاه‌های ما، قوانین ما

و مجازات‌های ما دقیقاً همان منبعی از «حق» است که ما را مجاز کرده است در صحنه نبرد سیاسی و نظامی دشمن را بی هیچ بازجویی و هیات منصفه‌ای مورد تعرض قرار بدهیم، تولیدش را بخوابانیم، پاسگاه و پایگاه و مقرش را بر سرش خراب کنیم و تانک و هلیکوپترش را با سرنشینانش به آتش بکشیم. کسی که دست حزب کمونیست را در محاکمه و مجازات دشمنان انقلاب و آزادی طبقه کارگر میبندد و محاکمه را حق منحصر بفرود دولت‌ها قلمداد میکند (قوانین چگونه در جامعه تدوین میشوند، آیا درک اینکه منظور بورژوازی بشردوست ما از «جامعه» همان «دولت» است دشوار است؟) چنین کسی نمیتواند به نفس مبارزه قهرآمیز کارگر و زحمتکش برای آزادی معترض نباشد.

و بالأخره اگر ایشان نگران درجه آزادمندی و دامنه حقوق فردی در قوانینی است که بدو در «سطح جامعه تدوین نشده‌اند»، باید تذکر داد که دامنه حقوق فردی در قوانین نیز، عیناً نظیر کل پیکر قانون از نیازها و گرایشات طبقه حاکمه ناشی میشود. برای بورژوازی هر حق فردی‌ای که به «عوام الناس» اعطاء میشود یا باید به «صرفه» باشد و یا از لحاظ عینی دیگر اجتناب ناپذیر و مقاوت ناپذیر شده باشد. برای طبقه کارگر، آزادی‌های فردی جزئی از انقلاب او برای رهایی کل بشریت و شرط لازم شکل‌گیری و پیروزی این انقلاب است. قوانین طبقه کارگر، از این رو رهایی‌بخش‌ترین قوانین ممکن‌اند. بیانیه حقوق پایه‌ای زحمتکشان در کردستان نمونه‌ای از پاسخ حقوقی ما و انعکاسی از این خصلت رهایی‌بخش مبارزه پرولتری است. مقایسه ساده این بیانیه با بیانیه حقوق بشر آقایان دامنه واقعی «آزادمندی» لیبرال‌های ما و عمق ریاکاری آنها در دفاع از حقوق بشر و اعتراض به دادگاه‌های کومه‌له را بخوبی افشاء میکند.

خلاصه کنیم. قیام علیه وضع موجود، سازمان یافتن برای قیام و اقدام به مبارزه قهرآمیز برای پیروزی، حق کارگران و زحمتکشان در نظام سرمایه‌داری است. تشکیل دادگاه از جانب کومه‌له برای محاکمه مزدوران جمهوری اسلامی، یکی از اشکال استفاده از این «حق» است. هر بیانیه حقوق بشر در جامعه سرمایه‌داری انتهای قرن بیستم باید «حق» انقلاب قهرآمیز کارگران علیه سرمایه‌داری را در متن و اساس خود به رسمیت شناخته باشد. به این معنا، مانیفست کمونیست بیانیه حقوق بشر واقعی عصر ماست.

منصور حکمت (نادر بهنام)

کمونیست شماره ۱۸ - ۳۰ فروردین ۱۳۶۴



## مبارزه طبقاتی و "آزادی بیان"

در جریان مسدود کردن حساب های ترامپ در برخی از میدیاهای اجتماعی، شاهد برخی بحث و جدل و تقابل ها بر سر آزادیهای بی قید و شرط سیاسی و آزادی بیان بودیم. به نظر من رویگردانی از متن واقعی جدالهایی که به شکست ترامپ انجامید از یک طرف، و انتقال اختلافات در این مورد به دایره انتزاع از طرف دیگر، محتوای سیاسی مساله پیش رو را از مفهوم تهی کرد.

واقعیت این است که بستن برخی حسابهای ترامپ، انعکاس فشار جامعه بر بالا و تحمیل یک پیشروی مبارزات مدنی جامعه آمریکا بود. در مبارزه طبقاتی، گرایشهای مختلف پیشروها و عقب نشینی هائی را تجربه میکنند. واضح است که با پیش روی یک جبهه، نه تنها "تریبون" ها برای آزادی بیان از کنترل جبهه مقابل خارج میشوند، بلکه بخشهایی از "سنگر" ها نیز کلا دست بدست میشوند. این را بویژه ما در تجربه انقلاب ۵۷ دیده ایم. ساواک و حکومت نظامی بر اثر مبارزات مردم، کنترل را بر رادیو و تلویزیون از دست داد. کومه له کمونیست چند ماه برخی شهرهای مهم کردستان را از کنترل جمهوری اسلامی و مکتب قرآنی ها خارج کرد و تریبونها و رادیو و تلویزیون را از دست آنان گرفت. جدالها و مصاف های اجتماعی را نمیتوان با معیار آزادی بی قید و شرط بیان توضیح داد. به این میماند که در باریکادها و سنگر بندی های خیابانی به شیوه مباحث در پارلمان روی آورد و یا در پارلمان تاکتیکهای جنگ خیابانی را بکار برد.

محروم شدن از تریبون ها و از "کف رفتن" حق آزادی بیان در جریان و متن مبارزه اجتماعی، جزئی لاینفک از قانون مبارزه طبقاتی و اجتماعی است. توضیح این قانونمندی ها آنهم درست وقتی به عینه سیر واقعی رویارویی های اجتماعی را جلو چشم داریم، با معیار آزادی بی قید و شرط، غیر سیاسی گری و آماتورسیم و جاخوش کردن در عبارت پردازی بر سر مقولات مجرد است. عجیب

این است که صاحبان این رویکرد، تاریخ سیاسی کمونیسم نوین ایران، از مبارزان کمونیست و مارکسیسم انقلابی تا کمونیسم کارگری و "یک دنیای بهتر" را، تنه توضیح مصافهای جاری سیاسی و اجتماعی در آمریکا قرار داده اند. وقتی لاجوردی جلاد ترور شد، مستقل از اینکه چه نیروهائی، چه خودی های وزارت اطلاعات و یا مجاهدین خلق، عامل آن بودند، کمونیسم کارگری وارد مقوله "ترور و تروریسم" و یا بحث بر سر "مجازات اعدام" نشد. کوتاه و سیاسی اعلام شد: "دنیا بدون لاجوردی ها قابل تحمل تر است". اینکه تویتر و یا هر میدیای تحت سلطه انحصاری طبقه حاکم در آمریکا، بر اثر فشار پائین و به منظور پیش گیری از سیر رویدادها به سوی "خشونت" و انفجار اجتماعی، از دست ترامپ خارج شد، یک جنبه قضیه است، اما این حقیقت را نیز باید در نظر گرفت که چه برای بشریت و چه مردم آمریکا، دنیا بدون ترامپ و با سلب برخی از حق انحصاری او و پایگاه اجتماعی او در میان افشار عقب مانده و لومپن های نژاد پرست و "اول آمریکا"ی او، قابل تحمل تر است

کمونیسم کارگری یک جنبش سیاسی است و برنامه یک دنیای بهتر، خط راهنمای "پائینی" ها برای محروم کردن "بالائی" ها و طبقه بورژوا و اسلام سیاسی و نیروهای ارتجاعی از قدرت و گرفتن همه تریبونها از اختیار آنان برای پایان دادت به تحمیل و تخریب و به تباهی کشاندن جامعه است.

محروم شدن ترامپ و نژاد پرستی او از حق آزادی بیان، به مبانی و تاریخ کمونیسم کارگری نامربوط است.

ایرج فرزاد

۱۸ ژانویه ۲۰۲۱